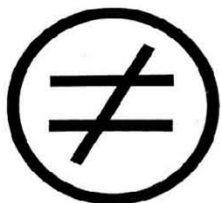


پاینده ایران



نشریه داخلی حزب پان ایرانیست

سال چهاردهم - شماره ۱۴۳ - دی ماه ۱۳۹۰

حاکمیت ملت

پان ایرانیسم، نهضت: ضد استثمار، ضد استعمار، ضد استبداد



تختین سالگرد گذشت سرور پزشکپور، رهبر
و بنیانگذار و روحاندا پان ایرانیسم، بر همه یاران
نهضت و ایران پرستان عاشق تسلیت باد



نخستین باد و دیاه با: زایش مردم باد و چله ایرانی
حسن باستانی دیگان و زار و ز دکتر حامی تهرانی
بزرگترین آموزگار مکتب ناسیونالیسم ایرانی



فهرست

عنوان

صفحه

۳	سخنی با اندامان حزب
۵	پیام دبیرکل: زنان ایرانی در عرصه تاریخ، اجتماع و سیاست
۶	کالبدشکافی نفتی (بخش ۱۸)
۱۰	بمناسبت یکمین سالگرد درگذشت سرور پندار: چگونه درد را می توان بیان کرد ...؟
۱۳	نیرزد آن خون که نریزد برای ایران
۱۳	گزارش دیدار دبیرکل از خوزستان
۱۴	بیانیه حزب: تروریستهای کمونیست، عزادار مرگ دیکتاتور هم پالکی خود هستند
۱۴	گزارش از حضور اندامان بر مزار پندار، یکسال پس از جاودانگی
۱۵	سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ایران را به کجا میبرد؟
۲۰	حذف یارانه ها و پیامدهای آن: یکسال پس از شوک قیمتی
۲۲	ملت ایران و مجازات چهارمیخ
۲۳	سروده: چگونه با نگاه من چگونه می شکنی؟
	ایران بزرگ:
۲۵	بحرین و زخمی که هر روز عمیقتر می شود
۲۶	نگرانی نهادهای حقوق بشر پاکستان از وضعیت بلوچستان
۲۷	بیانیه حزب در مورد کشتار هم میهنان کرد آنسوی مرزها بدست ارتش خونخوار ترکیه
۲۷	گزارش نشست حزب پان ایرانیست بمناسبت بزرگداشت ۲۱ آذرماه؛ گریز اهریمن

سخنی با اندامان حزب

دوستان و یاران؛ در روزهای اخیر شاهدیم که فشارهای وارده بر حزب پان ایرانیست بیش از گذشته شده است. رنجش اصلی از رفتار امنیتی جمهوری اسلامی نیست، زیرا فشار خردکننده بیگانگان بر کشور و حاکمیت، طبیعتاً چنین فضایی را در پی دارد. تهدید نظامی همراه با تحریم اقتصادی و نیز تنش درونی؛ جمهوری اسلامی را در وضعیتی قرار داده که نمی خواهد به هیچکدام از مخالفین سیاسی یا ایدئولوژیک خود مجال خودنمایی دهد.

امروز درد ما، تشنج بی پایان بر موضوعی آزاردهنده است که بشکل متناوب دامن زده میشود و جز عمیق شدن قصه تلخ جدایی نتیجه دیگری نداشته است. سوی دیگر، انتظارات بالا از انجام معجزه توسط شورای عالی رهبری در حل بحران کنونی کشور! و نیز تضییقات وارده بر حزب است که گاه و بیگاه مطرح میشود و ثمره برخی سوء تفاهمات و یا نبودن ینش لازم از و خامت شرایط کشور است. درک ما از وضعیت امروز ایران که در یکی از سختترین گذرگاههای تاریخ خویش قرار گرفته است، کمک میکند تا دریابیم چرا باید اندکی بیشتر شکیبایی کنیم. منظور از شکیبایی، کنارگذاشتن آرمانهای پان ایرانیسم نیست، بلکه تمهید فضایی برای اندامان حزب است تا کمتر مورد هجمه قرار گیرند. کسانی که بر بزرگان شورای عالی رهبری هجمه بی دلیل وارد میکنند که با حاکمیت سازش کرده اند! میبایست ابتدا نوشتار این بزرگواران را در دفاع از آرمانهای حزب و انتقادهای جدی به مدیران کشور بخوانند و اگر اذعان نمیشوند، دلیل واضح و برهان آشکار برگشتار خویش ارائه دهند. جالبتر آنکه برخی دیگر ایراد میگیرند که شما چطور چنین میگویید و بر خوردی نمیشود؟! منتقدین اخیر بدانند در طول یکسال گذشته دبیر کل و دیگر اندامان بارها و بارها مورد بازخواست و تهدید قرار گرفته اند. محاصره مزار سرور پز شکپور در روز ۱۰ شهریور، حمله به پایگاه سیاوش در روز بنیاد، جلوگیری از حضور یاران شهرستانی در مراسم روز بنیاد، بازخواست متناوب مسئولین شهرستانی، ممنوع الخروج شدن سرور بهمن آبادی، فشار مضاعف بر دبیر کل در سالگرد درگذشت سرور پندار بدلیل برگزاری مراسم در منزل خویش و ... نمونه ای از آن چیزی است که بدنبالش میگردید.

رهبران حزب نخواسته اند در گریه های پید او پنهان حزب با برخی نهادها رسانه ای شود؛ دلیلش نیز آشکار است. حزب پان ایرانیست از قماش گروه های قومگرا و فرقه گرای وابسته به سازمانهای جاسوسی بیگانه یا از جنس کاسبکاران حقوق بشر نیست که سر در آخور نهادهای مافیایی بین المللی دارند و کوچکترین بگیر و ببندشان در رسانه های جهانی جار زده میشود و با تبلیغ همان رسانه ها معروف گشته و پس از چند صباحی بازی مطبوعاتی به مغرب زمین رفته و تحت نظارت دولتهای بیگانه روزگار می گذرانند و در مرثیه قدرت روضه می خوانند. حزب پان ایرانیست از جنس احزابی نیست که بیانیه فدایت شوم برای متجاوزان جنگ جهانی دوم بدهد تا در لوای نبش قبر تاریخ جنگ جهانی دوم، به متجاوزان چراغ سبز برای یورش مجدد دهند. اینگونه سیاست بازان وجه معامله قدرتهای درونی و بیرونی هستند و اینجاست که صادر کنندگان چنین بیانیه ای دستگیر نمی شوند؛ اما اگر حزب پان ایرانیست بخواهد مخالفتی ریشه ای را ابراز دارد، هزار جهنم برایش تدارک دیده میشود زیرا پان ایرانیسم از آن خاندان نیست. دوستان گرامی کوشش کنند که این تفاوت را درک کنند.

و اما در مورد پیامهای متناوب در مورد قصه تلخ جدایی و برگزاری کنگره، کمی مذاقه در اساسنامه حزب میتواند راهگشا باشد و به برخی مباحث پایان دهد. توجه گردد که مطابق با بند (ث) از ماده ۷ اساسنامه حزب پان ایرانیست: «**انتخاب اعضای شورای عالی رهبری و داوران**» از وظائف کنگره عادی است.

بر اساس تبصره (سه) از همین ماده: «**چنانچه شورای عالی رهبری در موعد مقرر، کنگره را تشکیل ندهد، پس از دوماه دبیر کل موظف است کنگره حزبی را دعوت نماید، در غیر اینصورت با گذشت دو ماه مسؤولان ۱۰ شهرستان به شرطی که حداقل از ۳ استان کشور باشند، می توانند با رعایت ضوابط، کنگره عادی را تشکیل دهند.**»

بغیر از کنگره عادی، اساسنامه کنگره فوق العاده را نیز طی مواد ۸ و ۹ پیش بینی کرده است که بشرح زیر است: «**ماده ۸ - کنگره فوق العاده:** بنا به تشخیص شورای عالی رهبری و مقتضیات حزب، کنگره فوق العاده حزب در فاصله دو کنگره طبق شرایط تشکیل کنگره های عادی برگزار میگردد. محل و دستور کار کنگره فوق العاده بوسیله شورای عالی رهبری اعلام میشود.» «**ماده ۹ - وظائف کنگره فوق العاده:** الف - شنیدن و بررسی گزارش شورای عالی رهبری یا دبیر کل و اخذ تصمیم بایسته. ب - رسیدگی به هر موضوع دیگری که تشخیص دهد.»

یاران و اندامان حزب همه میدانند که در طی چندسال گذشته و از زمان برگزاری کنگره نهم حزب پان ایرانیست تاکنون، برگزاری کنگره حزبی هرگز میسر نشده است. نهادهای ذیربط هرگز اجازه برگزاری کنگره را نداده اند و حتی در زمان برگزاری مراسم وفات سرورپندار و سالگرد عروج آن بزرگمرد به جهت جلوگیری از تشکیل کنگره (بشکل فوق العاده) شرایط چنان تمهیدشد که هرگز امکان برگزاری کنگره وجود نداشت. البته اساسنامه حزب، اوضاع مشابه سالهای اخیر را که طی آن امکان برگزاری کنگره حزبی نبوده است، پیش بینی کرده است. ماده ۱۰ اساسنامه مدت فعالیت شورایی رهبری را ۳ سال اعلام مینماید و در تبصره (یک) همین ماده اشعار می دارد:

«مسئولیت شورایی رهبری تا گزینش و شروع کار شورای بعدی ادامه خواهد یافت»

تبصره فوق، فاقد قیدزمان است و از این جهت بطور شفاف و گویا ناظر بر شرایط چندسال گذشته است که به هیچ روی امکان برگزاری کنگره حزبی مهیا نبوده؛ بنابراین هویداست شورایی رهبری حزب که در کنگره نهم برگزیده شده تا زمان برگزاری کنگره دهم پابرجاست و مسئول اداره حزب پان ایرانیست خواهد بود.

یاران؛ شورایی رهبری و در راس آن، دیرکل شجاع و توانمند حزب توانسته اند بر مجموعه مشکلات فائق آیندو با اراده استوار خویش حزب پان ایرانیست را زنده و پویا نگاه دارند و جوانان حزب را به آینده امیدوار. بزرگان و پیشکسوتانی هم که راه خویش را در خارج از چارچوب اخیر تبیین کرده اند، احترامشان بر همه ما واجب است و ثواب اینست که اندامان حزب، تصمیم شورایی رهبری را در این مورد پذیرفته و حل هرگونه مشکلی را برعهده بزرگان و بویژه شورایی رهبری بسپارند و گذشت زمان را برای رفع تنش اخیر شاهد و راهنما قرار دهند. حزب پان ایرانیست با تمام ناهمواریها راه خویش را که برگرفته از آرمان اشو زرتشت، کورش بزرگ، فردوسی پاکزاد و هزاران میهن پرست تاریخساز بوده ادامه میدهد. در نشریه، سایت حزب و جلسات حزبی وضعیت موجود به بوته نقد و بررسی گزاردده میشود و با حفظ آرمانهای حزب و پرهیز از تندروی غیرمسئولانه، مواضع پان ایرانیسم بیان میگردد و در این بین آنانکه باید سخن ما را بشنوند، میشوند و آنانکه بخواهند با ما همراه شوند، همراه میشوند ولو تنها از راه رسانه های حزبی.

و اما درباره ساختار نشریه حاکمیت ملت باید اضافه گردد، در ماههای گذشته پردازش ما به اساسی ترین مباحث امنیت ملی و فرهنگی ایران باعطف توجه به حوزه های تاریخ معاصر، حفظ تمامیت ارضی و نگرش بر وقایع روز کشور بوده است. اینکه در برخی از نوشته ها حاکمیت نقد گردیده و در برخی دیگر به دشمنان ایران با عنوان باصطلاح اپوزیسیون تازش می گردد، ناشی از نگاه ما به عرصه منافع ملی است. در این مسیر تاکنون نه اغراق کرده ایم و نه برخلاف برخی ادعاها مطالب تکراری منتشر کرده ایم. مراجعه به آرشیو نشریه در ماههای گذشته کاملاً گویاست. همچنین بارها و بارها تقاضا کرده ایم که نظرات و مقالات خود را بفرستید تا منتشر گردد، اما برخی تنها به خلق ایراد می پردازند. در مورد مشی نشریه نیز باید گفت که شیوه ما برگرفته از سیاست تبیین شده توسط شورای عالی رهبری است و تهیه کنندگان نشریه تنها و تنها از دستورات حزبی پیروی میکنند و لاغیر. اصل پذیرفته شده ما اینست که هر کس در راه اعتلا و اقتدار ایران گامی بردارد ولو آنکه از ارکان حاکمیت باشد، به میزان حرکتش در مسیر ملی مورد استقبال قرار میگیرد. **دنیای ما برخلاف برخی مطبوعات داخل و خارج در دو رنگ سیاه و سفید خلاصه نمیشود که هر کس با ماست پاک است و هر کس منتقد ماست شیطان.** تنها سفیدی برای ما پاسداشت آرمان پان ایرانیسم و سرافرازی ایران و ایرانیت و سیاهی مطلق آنانی هستند که سقوط و فروپاشی ایران را بخواهند. در این میان طیف وسیعی از نیروهای سیاسی قرار دارند که در راستای منافع ملی و از دیدگاه حزب پان ایرانیسم ارزیابی میگردند که کاملاً بدیهی است. اینجاست که هر کس، چه سپاهی جمهوری اسلامی و چه مارکسیست، اگر قدمی در پاسداشت ایران و منافع ملی بردارد، به همان میزان مورد استقبال واقع میشود. در همین راستا سرکوب تروریستهای تجزیه طلب پژاک توسط سپاه پاسداران مورد تقدیر قرار میگیرد و دخالت گسترده نظامیان در امور اقتصادی و سیاسی کشور نفی و نهی می شود. بزرگواران و فدائیان پان ایرانیسم؛ راهبران حزب نمی خواهند که با حرکتی بی موقع مجموعه حزب را در بن بست نیستی رها کنند. امروز باید با درایت و هوشمندی، تهدیدهای پیش آمده را به فرصتی برای رشد کمی و کیفی نیروهای حزب تبدیل کرد و در روز موعود توانمندی حزب و اندامانش را در راه پاسداشت تمامیت ایران بکار گرفت. و آخر اینکه: **شجاعت همیشه فریاد زدن نیست؛ گاهی صدای آرامیست که نجوا میکند امروز بیشتر تلاش میکنم.**

پاینده ایران

گفتار دبیر کل

زنان ایرانی در عرصه تاریخ، اجتماع و سیاست

تاریخ نشان می‌دهد که در دامن زن ایرانی، آزاد مردانی چون کورش، داریوش، نوشیروان، یعقوب لیث صفار، بابک خرمدین و نادر که نقش موثری در ساختار تاریخ و تمدن ایران و جهان تا به امروز داشته‌اند، پرورش یافته‌اند.

زنان ایرانی همواره در مقام والایی قرار داشته و هم پای و هم ردیف مردان مجدانه در جنبشهای بزرگ ضد استعماری و آزادی بخش ملت ایران حضور داشته و در طول تاریخ در ایجاد فرهنگ تاریخساز ایران نقش داشته و به مقام پادشاهی و یا دریاسالاری همچون آرتیمیس رسیده‌اند.

فرمان کشف حجاب سردار دلیر ایران، رضا شاه، سرآغاز جنبشی بود برای آزادی زنان ایران در ۱۷ دیماه سال ۱۳۱۴ برای سرافراز ساختن جامعه ایرانی و پایان بخشیدن به دیگر تیره روزیهای ملت ایران در آن روزگار. نکته اساسی که در این فرمان باید بدان توجه داشت این است که آنچه به نام آزادی و تساوی حقوق زنان و مردان در جامعه ملی ایران نامیده می‌شود دارای مفهومی ژرف می‌باشد و مفهوم آزادی برای زنان تنها این نیست که بتوانند شاغل مقامات اداری باشند. البته آنگونه که دیده ایم بانوان ایرانی از خود خلاقیت نشان داده‌اند. در مدارس، سازمانهای اداری، کوششهای فرهنگی، هنری، ورزشی، کارهای فنی، خلبانی، پزشکی، بهداشتی و حتی کارهای انتظامی، در کنار این کوششها به انجام وظیفه مادری و همسری، چهره درخشانی از خود نشان دادند.

اما در فرهنگ و فلسفه ایرانی و در آیین ناسیونالیستی ملت ایران، جامعه تشکیل شده است از واحد خانواده که دو پایه و رکن اساسی آن زن و مرد هستند. ما براساس عقیده داریم مسئولیت و نقش زنان کمتر از مردان نیست و میتوان گفت زنان مسوولیت و نقش اساسی و مهمتری از مردان دارند. اما در گذشته و قبل از این فرمان، نقش سازندگی زنان را در جامعه ایرانی نادیده انگاشته‌اند و در نتیجه سازمانها و نظامات اجتماعی را بوجود آوردند که هرگز بر مهمترین رکن سازنده و استواری جامعه ملی یعنی دخالت و مسوولیت زنان اتکاء نداشت.

بنابراین به نظر ما پان ایرانیستها، مفهوم آزادی و یا تأثیر و تساوی حقوق زنان با مردان در این خلاصه نمیشود که زنان در جامعه بتوانند مقامات و پستهای اداری و اجتماعی را کسب کنند و یا در امور دیگری از این قبیل هماهنگ با مردان باشند. باید قبول داشته باشیم که مهمترین و اساسی ترین نقش در رسالت زنان ایرانی بعد از مقام والای مادری که پرورش دهنده نسل ایرانخواه آینده ایران است، شرکت کردن آنها در ساختن سرنوشت شایسته ملت ایران است و باید زنان را بدین باور معتقد ساخت و فضای فرهنگی لازم را پدید آورد. زن ایرانی باید سرنوشت، خصوصیات و حقوق جامعه ملی خود را بشناسد و بداند که او نیز مانند مردان برای ساختن آینده ملت خود و پیروز گردانیدن جنبشهای بزرگی بخش میهن خویش مسئولیت و وظیفه مهمی بهعهده دارد. ایجاد چنین تشخیص و ادراک دقیق و وسیع اجتماعی، معتقد ساختن زنان به لزوم ایفای این نقش سازنده و مهم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، فراهم ساختن موجبات و امکاناتی است که جامعه زنان ایران بتوانند برای این رسالت و نقش سازنده اجتماعی گام بردارد. مفهوم اساسی جنبش زنان باید این باشد جلوه درخشان دیگر آن قبول تساوی حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان و مردان خواهد بود. پس مادران و خواهران و دختران ایرانی باید بدانند که بیش از هر چیز مسوولیتهای اجتماعی خود را بشناسد و بدانند وظیفه مهمی برای ایجاد ساختن جامعه خود دارند.

ما پان ایرانیستها، نوعی آزادی تصنعی یا صوری را برای زنان ایران قائل نیستیم. زنان ایرانی باید برچنان مرحله ای از درک، قبول و آمادگی برای اجرای نقشهای اجتماعی و سیاسی برسند که اساس جامعه پیروز و پرافتخارتر ملت ایران را بنیانگذاری و تحکیم نمایند. بدین سبب شرکت آگاهانه زنان در کوششها و عرصه نیروهای اجتماعی و سیاسی از مهمترین روشهای همگامی و همدوشی در اصل تساوی حقوق زنان با مردان می‌باشد.

پاینده ایران

زهرا صفارپور « دبیر کل حزب پان ایرانیست »

کالبد شکافی روشنفکران نفتی

شاه دارد تخت طاووس را به دهانه آتشفشان میبرد

شرکتهای نفتی سر همه ما کلاه میگذارند .

سرمایه داری های بزرگ که میکوشد خودش را پنهان نگهدارد

نویسنده: منوچهر یزدی (قسمت ۱۸)

جنگ روانی با آتش زدن سینما رکس آبادان و کشتار بی رحمانه ۴۰۰ انسان بیگناه که بی شک قربانیان روشنفکران انقلاب بودند ، به اوج رسیده بود ... شاه هرگز تصور نمیکرد فضای باز سیاسی به این همه جنایت ، هرج و مرج ، کشتار و نابسامانی بیانجامد. شاه در خود فرو رفت و از سر یاس و نومیدی ، قدرت ابتکار در خنثی سازی توطئه ها را بر خلاف گذشته از دست داد.

تئوریسینهای جنگ روانی میدانستند که اگر بتوانند در کانون تصمیم گیری شاه بدلیل افزایش استرسها تاثیر بگذارند در آن صورت قدرت فرماندهی رامختل کرده اند. متأسفانه این اختلال بوجود آمد و اثر آن را میشد از انتخاب شریف امامی بجای آموزگار درک کرد، بویژه آنکه بیماری سرطان و استفاده از داروهای بنیان برافکن، عامل موثر دیگری در ازپای درآوردن شاه بود. واکنش شاهنشاه به مصیبت بزرگ زنده زنده سوختن انسانهای بیگناه در سینما رکس، برکناری آموزگار وانتصاب مهندس شریف امامی در روز ۵ شهریور بسمت نخست وزیر بود . شریف امامی در یک خانواده مذهبی پرورش یافته و در مکتب فراماسونری به درجه استاد اعظمی که بالاترین مقام است نایل گشته بود، انتخاب شایسته ای محسوب نمیشد، ولی در آن روزها دیگر کسی دنبال شایسته سالاری نبود بلکه ارتباطات مدنظر بود، تصور میرفت شاید شریف امامی بتواند صدای بی بی سی را خاموش کند و یا انگلیسها را بر سر عقل آورد و یا با روحانیت به مذاکره سازنده دست یابد اما شریف امامی در مذاکره با روحانیون و رهبران اپوزیسیون موفق نبود؛ او گمان میکرد انقلابیون درد دین دارند و به همین دلیل به تعطیل قمارخانه ها، کازینوها و مشروب فروشها اقدام کرد، آزادی احزاب را اعلام نمود. او عده ای از رجال سابق را که از دوستان صمیمی اش بودند مانند هویدا و نصیری ، رییس ساواک، بازداشت نمود... اما همه این کارها روشنفکران معترض را راضی نمیکرد و کاملاً آشکار بود که کسی «درد دین» ندارد بلکه دین به یک اهرم سیاسی تبدیل شده تا نظام شاهنشاهی را از جای برکنند . شعارهای روشنفکران نیز پایانی نداشت، به هریک از تقاضاهای آنان که جامه عمل پوشانیده میشد مطالبات دیگری را مطرح میکردند و بنظر میرسید که آزادیخواهی نیز مانند دینخواهی، حربه ای برای از پای درآوردن نظام است .

روز عید فطر ۱۳۵۷ مطالبات تظاهرکنندگان که تا بحال اجرای قانون اساسی بود تغییر ماهیت داد و به درخواست «حکومت مذهبی» منتهی شد و این پایان هرگونه مذاکره برای اصلاح امور تلقی گردید و نا امنی ها ابعاد وسیعتری پیدا کرد تا آنجا که دولت مجبور شد برای حفظ جان مردم بیگناه حکومت نظامی اعلام کند .

از روز ۱۶ شهریور حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر به مدت ۶ ماه برقرار شد. اما رادیو بی بی سی که به ستاد فرماندهی انقلاب تبدیل شده بود اعلام کرد: علیرغم حکومت نظامی روز جمعه ۱۷ شهریور در میدان ژاله راهپیمایی خواهد بود! نیروهای نظامی که در همه نقاط حساس شهر موضع گرفته بودند، در اطراف میدان ژاله نیز مستقر شدند... تلاش فرمانده سربازان برای متفرق کردن مردم بجایی نرسید... فرمانده التماس میکرد ولی مردم بی توجه به هشدارها و قانون حکومت نظامی به پیش میرفتند... ناگهان صدای شلیک گلوله ها فضا را پر کرد و تعدادی سرباز نقش زمین شدند، هیچکس نفهمید تیراندازی از کجا آغاز شد! در پی آن فرمانده حکومت نظامی دستور شلیک بسوی مردم را صادر کرد . بیش از یکصد نفر کشته و تعدادی زخمی شدند... شاید هنوز زود باشد که پرده از اسرار «این روزشوم» برداشته شود... هر چه بود این روز «جمعه سیاه» نامیده شد و خشم عمومی را برانگیخت و بیش از همه شاه را نگران و عصبانی کرد و به فرماندهان حکومت نظامی فرمان داد ، اکیدا به سوی

مردم شلیک نکردد و برای پراکنده ساختن شورشیان از گلوله پلاستیکی استفاده شود. از آن روز بعد دیگر ارتش در خیابانها بلا اثر شد و مردم بر روی لوله های تفنگ آنان گل میگذارند.

در آن زمان که رادیوهای بیگانه رژیم ایران را مستبد و سرکوبگر مینامیدند، ایران فاقد پلیس ضد شورش بود و ابزار متفرق ساختن شورشیان نیز وجود نداشت. یک روز بعد از جمعه سیاه در گرما گرم مذاکرات دولت با کنسرسیوم که سخت جانی میکرد و میخواست از اوضاع آشفته سیاسی و دستپخت خود بهره برداری کند، کارگران پالایشگاه تهران اعتصاب کردند. این اولین حرکت نفتی ها بود که تقاضای افزایش حقوق داشتند... سه روز بعد پالایشگاههای تبریز، اصفهان، آبادان، شیراز و کرمانشاه نیز به آنان پیوستند. روز ۲۳ شهریور آقای خمینی نیز به اعتصاب کارگران نفت پرداخت و درپیمای گفت: «شاه نفت کشور را برای سرکوبی مسلمانان به اسرائیل میدهد و در ایران هرکس به این عمل غیر انسانی اعتراض میکند با سر نیزه جوابش داده میشود!»

چند روز بعد دولت با افزایش حقوق کارگران پالایشگاه ها موافقت کرد و کارکنان با موافقت کمیته هماهنگی اعتصاب نفت به سرکارهایشان بازگشتند، شرکت ملی نفت ایران همچنان که قبلا بدان اشاره کردم از مدیریتی آگاه و مسئول و مین پرست برخوردار بود و بخوبی میدانست که برای رسیدن ایران به استقلال و دست یابی به اقتدار نفتی چه فداکاریهایی در این چند سال صورت گرفته است و حوادث و رویداد های سیاسی را با نگرانی دنبال کرده و آن را حاصل جنگ پنهانی شرکت های نفتی علیه ایران میدانستند.

روز ۴ آذر ۱۳۵۷ بار دیگر آقای خمینی که در نبرد قدرت دریافته بود نفت پاشنه آشیل نظام است به صحنه آمد و در یک سخنرانی خطاب به کارکنان نفت گفت: «اینها بعنوان اینکه پول نفت را داریم تحویل میدهیم، به این عنوان همین اسلحه هایی را که به هیچ درد ایران نمیخورد می آورند در ایران و پایگاه برای خود آمریکا درست میکنند. یعنی نفت ما را میخورند و بجای آن برای خودشان پایگاه درست میکنند. به اسم دادن پول نفت برای خودشان پایگاه درست میکنند ...!»

هنوز رهبری تظاهرکنندگان با روشنفکران مخالف نظام بود و آقای خمینی را تنها گروه های مذهبی میشناختند به همین روی نه تنها این قبیل پیامها اعتصاب را نشکست بلکه تولید نفت از ۵۰۰ هزار بشکه در روز به ۴/۵ میلیون بشکه در اوایل آذر رسید. رادیو بی بی سی، وامانده و نگران از بحران افتادن نفت، در کارشکستن اعتصابها اخلال میکرد و مردم را به تظاهرات گسترده تر تشویق و با رهبران مخالفین مصاحبه مینمود، به تجمع مردم علیه شاه مشروعیت می بخشید و برنامه های راهپیمایی را پیشاپیش به اطلاع مردم ایران در سراسر کشور میرسانید.

بی بی سی از زمان رضاشاه در نمایشهای سیاسی نقش موثر داشت. در زمان مصدق و نیز دهه های ۵۰ و ۴۰ نیشهای جانگداز به پادشاه ایران زده بود. تنها در زمان نخست وزیری علم بود که دستور داد خبرنگار بی بی سی را از کشور اخراج کردند، اما حالا دیگر اسدالله علم خود گرفتار سلطان و در خارج از کشور بامرگ دست و پنجه نرم میکرد و شاه نیز توصیه های دیگران را در این مورد نمی پذیرفت. خبرنگاری بی بی سی یک جوان انگلیسی بنام «آندرو وایتلی» بود که شعور سیاسی اش بالاتر از رهبران روشنفکر مخالف نبود. شریف امامی نتوانست کاری کند چون اتحاد سرخ و سیاه بیش از آن بود که او بتواند مسیر انقلاب را به اصلاحات سوق دهد. بالاخره در آبان ماه شریف امامی از کار برکنار و ارتشبد از هاری دولت جدید را تشکیل داد. از هاری خود ادعای اداره کشور را نداشت و فرقی هم نمیکرد که اکنون چه کسی باید زمام امور را بدست بگیرد. شاه با همه قدرت در برابر کسانی که معتقد به برخورد خشونت آمیز با تظاهرکنندگان بودند ایستاده بود. او نمیخواست دستش بخون مردمی که تابع احساسات و هیجانات روشنفکران سیاسی شده اند آلوده گردد. او به توصیه ارتشبد اویسی که میخواست به این اوضاع خاتمه دهد اعتنایی نکرد بلکه به او تکلیف کرد که چون خسته شده بهتر است از کشور خارج شود! پادشاه ایران به درستی دریافته بود که غریبها دست از حمایت او برداشته اند و اکنون دارند جریانهای مخالف را تاسیس، رهبری و هدایت میکنند بنابراین مردم را بیگانه و فریب خورده میدانست و حاضر نبود در دام بیگانگان که طالب خونریزی بیشتر بودند فرو افتد و به جلا داد تاریخ مشهور گردد. با آمدن از هاری تلاشهای فرامرزی برای به تعطیلی کشاندن صنعت نفت با شدت هر چه بیشتر و برنامه ریزی حساب شده آغاز گردید تا جایی که در روز ششم دیماه

۱۳۵۷ صدور نفت بکلی قطع گردید. کاهش عرضه نفت به جهان در هنگام سرما بهای آن را بشدت بالا برد و از این طریق شرکتهای نفتی سود سرشاری عایدشان شد و دولتهای آنان نیز با دریافت مالیات به آب و نانی رسیدند. حالا دیگر قلب تپنده اقتصاد ایران از کار افتاده بود و رژیم در سراسری سقوط قرارداد داشت.

در دیماه بود که شادروان محسن پزشکیپور رهبر حزب پان ایرانیست و نماینده مجلس شورای ملی به دربار دعوت شد و با شاهنشاه بر سر قبول سمت نخست وزیری به مذاکره پرداخت. این دیدارها سه بار صورت گرفت و پزشکیپور پس از مشورت با دوستان حزبی طرحی را به پادشاه ایران ارائه داد که بعدها معلوم شد مورد پسند واقع نشده و شاهنشاه به اردشیر زاهدی گفته بودند: از بین داوطلبان نخست وزیری تنها یک نفر با خروج من از کشور مخالف است و آن پزشکیپور است که از ما سر میخواهد!

منظور شاه از اینکه پزشکیپور سر میخواهد این بود که در طرح پیشنهادی آمده بود: «باید با استناد به قوانین جاری کشور کسانی که به ایران خیانت کرده اند در دادگاهها محاکمه و به سزای اعمالشان برسند و از هیاهوی غرب هم هراسی بخود راه ندهیم. پادشاه با اشاره به سفرای امریکا و انگلیس به شادروان پزشکیپور میگویند: ... با اینها چه کنیم؟ پزشکیپور پاسخ میدهد: ما سه روز به کلیه اتباع خارجی فرصت میدهم که کشور را ترک کنند تا دیگر لزومی به مشورت با سفرای آنان نباشد».

خمینی از عراق به پاریس رفت و به دنیای رسانه های آزاد پای گذارد و تحت پوشش دوربینها و خبرگزاریها و بزرگنماییهای بسیار قرار گرفت و در یک فضای هماهنگ و همراه با سیاست جدید جهانی به ایران بازگشت و انقلاب اسلامی خود را به ثمر رسانید.

و اینک از زبان پادشاه ایران بشنوید که در مصاحبه ژوئن ۱۹۷۷ با ادوارد سابلیه روزنامه نگار معروف فرانسوی انجام شد. از زبان مردی که با تک تک سلولهای بدنش زهر خندهای بازی با نفت و توطئه شرکتهای نفتی را احساس کرده بود. قصه تلخی که نه تنها به حیات سیاسی او خاتمه داد بلکه ریشه جاننش را خشکانید و برای ایران سرنوشت دیگری رقم خورد. روزنامه نگار فرانسوی از پادشاه ایران سوال کرد: «در پس حملاتی که بطور مداوم علیه شما و کشورتان انجام میگیرد چه حقیقتی نهفته است؟ محمدرضاشاه چنین گفت: این حملات در سال ۱۹۵۸ با مسئله نفت آغاز شد. هنگامیکه ما تلاش کردیم سیاست پنجاه، پنجاه را که با کنسرسیوم نفتی داشتیم با **ماتنه ئی** رییس شرکت نفت ایتالیا تغییر دهیم و آنرا بصورت ۷۵٪ بهره برای ما و ۲۵٪ برای طرف مقابل در آوریم. در آن هنگام بود که نخستین موج تبلیغاتی علیه کشور ما آغاز شد و با آنکه ماتنه ئی اندکی بعد بطور مرموزی کشته شد، این حملات همچنان ادامه یافت. در سال ۱۳۵۲ که ما اختیارتامای ذخایر هیدروکربور خودمان را در دست گرفتیم این حملات که مدتی فروکش کرده بود دوباره به اوج رسید. به محض آنکه ایران حاکمیت مطلق بر ثروتهای زیرزمینی خود را بدست آورد، برخی از رسانه های دنیای غرب مبارزه بی امانی را بر ضد من و کشورم آغاز کردند و مرا پادشاهی مستبد خواندند و از همان هنگام فعالیتهای ضد ایرانی سازمانهای به اصطلاح دانشجویی در خارج از کشور تشدید شد. این مبارزه تبلیغاتی در سال ۱۳۵۴ به اوج خود رسید و از آن هنگام این رسانه ها مرا عامل شماره یک ویرانی اقتصاد غرب و برهم زنده توازن اقتصادی تمام دنیا معرفی کردند. هنگامیکه ما با همه این تهدیدها سیاست خودمان را ادامه دادیم، این حملات به اوج خشونت رسید و تقریباً تبدیل به کینه و دشمنی شد زیرا مسئله اساسی این بود که چگونه یک کشور کوچک آسیایی شهادت پیدا میکند پیشنهادهایی را بدهد که با منافع اختصاصی برخی از این «بزرگترها» مغایرت دارد البته منظورم از بزرگترها، کارتلهای بزرگ نفتی است. پس از جنگ جهانی دوم این گونه بنظر میرسید که دوران استعمار به پایان رسیده است اما برخلاف انتظار، استعمار به دو صورت عرض اندام کرد: یکی استعمار سرخ که استعماری آشکار بود و دیگر استعمار اقتصادی سرمایه داریهای بزرگ که میکوشید خودش را پنهان نگهدارد، اما هدفش تنها این بود که به چپاول کشورهای بی دفاع ادامه دهد. از آغاز تا پایان، تاریخ امپراطوری نفت با دسیسه ها و توطئه ها و بحرانهای سیاسی و اقتصادی، ترورها و کودتاها و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است. امپراطوری نفت در چهره واقعی خود پیوسته یکی از غیر انسانی ترین امپراطوریهای جهان نو بوده است که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تامین هر چه زیاده تر منافع، زیر پا گذاشته است. تحمیلات و تقلبات و سوء استفاده های ناجوانمردانه کارتلهای نفتی

جهان هیچگاه حد و حصری نداشته است، زیرا این جهانخواران از انصاف و مروت و انسانیت بکلی بیگانه اند. حقیقت مسلم اینست که شرکتهای نفتی سر همه ما کلاه میگذارند و با تبانی با یکدیگر حقوق همه ما را می دزدند.»

محمدرضا شاه در چنین نبرد نابرابر بین حق و باطل بود که اعلام کرد: «ایران در نظر دارد پس از پایان دوره ۲۵ ساله قرارداد خود با کنسرسیوم، خودش را سا و بطور مستقل کار تولید و تصفیه و توزیع و فروش نفت و فراورده های آن را از چاه تا پمپ بعهده گیرد و واسطه ها را کنار گذارد.» این تصمیم و اعلام آن از سوی ایران برای کارتهای نفتی که قدرت و موجودیتشان بر امر انحصار در توزیع و فروش قرارداد داشت قابل قبول نبود و بی تردید در پی این چانه زنیها بود که شرکتهای نفتی به چاره جویی پرداختند و آن تشکیل کنفرانس لندن بود. در نوامبر ۱۹۷۵ کنفرانسی در لندن با حضور شرکتهای نفتی و بنا بدعوت «بریتیش پترولیوم» تشکیل گردید. این نشست با شرکت نخست وزیر انگلستان به مدت چهار روز در پشت درهای بسته برگزار شد و موضوع بحث، پایان دادن به بلندپروازیهای ایران در مورد ایجاد سیاست مستقل نفتی و جلوگیری از تأثیرات این سیاست در سایر کشور های نفت خیز بود. در این کنفرانس، اقدام ایران برای تأسیس پالایشگاه در سه کشور جهان و نیز برنامه ریزی برای ۵ کشور دیگر مورد بحث و نقد قرار گرفت و نیز یادآور شدند که ایران قصد دارد میلیاردها دلار سپرده های خود را از بانکهای انگلیس خارج کند که این اقدام ضربه هولناکی به اقتصاد آن کشور خواهد بود و همچنین موضوع تمدید قرارداد کنسرسیوم نیز به بحث گذارده شد. تصمیمی که در این کنفرانس اتخاذ گردید آن بود که اگر پادشاه ایران تن به تمدید قرارداد ندهد باید از راه فشار وارد کردن به پذیرش نظریات شرکتهای نفتی اقدام شود و دقیقا پس از پایان این کنفرانس در لندن بود که ندای آزادیخواهی روشنفکران کنفدراسیون به آسمان برخاست. پاسخ شاهنشاه به توطئه کنفرانس لندن چنین بود: «شرکت های نفتی باید منابع نفت کشور های خاورمیانه را به صاحبان اصلی آنها واگذارند و خودشان در جستجوی منابع نفتی دیگری باشند. زیرا ما از این پس در تصفیه و فروش آنها در کلیه سطوح دخالت خواهیم داشت و رابطه مستقیم میان تولید کننده و مصرف کننده برقرار خواهیم کرد»

این نبرد نفس گیر و تنگاتنگ و پاسخهای شاهنشاه ایران بود که آقای **شالتکس** نخستین مدیر عامل کنسرسیوم نفت ایران را به بیان این جمله تاریخی واداشت که گفت:

شاه دارد تخت طاووس را به دهانه آتشفشان میبرد.

باز هم با شما خواهیم بود

تهران؛ دی ماه ۱۳۹۰

آخرین پیام ماندگار سرور پندار برای جوانان حزب:

مقاومت، مقاومت، مقاومت

بمناسبت یکمین سالگرد درگذشت سرور پندار

چگونه درد را می توان بیان کرد ... ؟

نویسنده: دکتر سهراب اعظم زنگنه

بعد از ظهر ۵شنبه بود و آخرین بیمارم را در بیمارستان معاینه می کردم که زنگ تلفن به صدا درآمد و بانو فریده ضامنی (پزشکپور) از آنسو با دنیایی از درد گفتند «حال داداش بهم خورده و آنچه نمی خواستیم شده است» وای خدای من ، ایران و ایرانیان عاشق ترین عاشقان خود را از دست داد، گرچه یقین دارم اندیشه های بزرگش برای یگانگی و سربلندی همه ی اقوام ایرانی مشعلی فروزان فراراه نسل های پیاپی فرزندان ایران و معیاری جاودانه برای درستی راهی خواهد بود که باید به پیمایند ... نمی دانم چگونه خود را به منزل سرورضامنی رساندم ...

بر آن خانه که در چند سال اخیر میعادگاه عاشقان ایران و ستایشگران پزشکپور بزرگ بود سکوتی سنگین سایه انداخته بود و در میان سالن پیکر پاک ایشان را با درفش عقاب نشان زرین رهبری نهضت که مزین با پرچمهای مقدس ایران و حزب پان ایرانیست است پوشانده بودند و در کنار رهبر فنادرآرامم که به آرامی و به شکوه تاریخ پرفراز و نشیب ملت ایران و با تلالو زیبایی آرامیده بودند بانویی نورانی به آرامی به تلاوت آیات قرآن مشغول بودند که بعداً دانستم فرزند علامه بزرگوار شادروان طباطبائی مفسر بزرگ قرآن کریم (المیزان) و همسر گرامی حجت السلام منآقی که فرزند شادروان دکتر منآقی روحانی ایرانپرست دوستدار پندار هستند . سلام حزبی دادم و بر آن پیکر شریف بوسه زدم و به حاضرین درود و دل آرامی گفتم و نسبت به بزرگ بانوی پان ایرانیست سرور زهرا صفارپور دبیرکل ارجمند حزب پان ایرانیست « که به شایستگی وظیفه خود را انجام داده اند» ادای احترام کردم.

بتدریج یاران، عاشقان و پاکان بیشتر و بیشتر می شدند ، دقایقی بعد متوجه شدم که در گوشه ای میان دبیرکل حزب ، سرور منوچهر یزدی سخنگو و عضو شورایعالی رهبری حزب پان ایرانیست، سروراستاد قدرت الله جعفری قائم مقام اندیشمند دبیرکل محترم حزب و سرور ضامنی داماد شایسته سرور پزشکپور که سالها به شایستگی ، وفاداری و صداقت در کنار همسر فداکارشان سرور فریده پزشکپور خواهر گرامی سرور پندار هردو وفاداری پان ایرانیست را به اوج نشان داندوتنی چند از یاران مصلحت اندیشی برای مراسم تشییع و خاکسپاری آن یزرگ می نمودند و مطرح شده بود که چون یاران پان ایرانیست و عاشقان پاکها و صداقتها و استواریهای سرور پزشکپور به حق توقع دارند که بتوانند آخرین بدرودها و حق شناسیشان و احترام را نثار پیکر پاک آن بزرگ نمایند بهتر آنست تا روز دوشنبه آینده پیکر ایشان را به امانت در سردخانه بیمارستانی بگذاریم و صبح دوشنبه با همه تشریفات و احترامات لازم مراسم وداع را انجام دهیم، بگذریم. بایکی از پزشکان شریف و بزرگوار در بیمارستان پاستورنو که سالها دوستی و همراهی با ایشان دارم تماس گرفتم و آن عزیز محترم در عین تاسف و اندوه فراوان از شنیدن این ضایعه بزرگ ملی، با روی خوش و استوار چون گذشته ضمن صدور گواهی فوت دستور دادند که بنام ایشان پیکر پاک پندار بزرگ را به آن بیمارستان منتقل نمایند . آدینه هفدهم و شنبه هیجدهم دیماه ۱۳۸۹ عاشقان بزرگی ایران و ایرانی و رهروان پزشکپور بزرگ بنیانگذار و پرچمدار نهضت پان ایرانیسم در منزل سرور ضامنی و اطراف آن گرد آمده و درد ورنج آن فقدان بزرگ را با یکدیگر تقسیم می کردند.

حدود ساعت ۱۱ صبح یکشنبه که از منزل خارج شده بودم در بین راه سرور صفارپور دبیرکل حزب تلفنی و با نگرانی به من دستور دادند که به سرعت به بیمارستان بروم و به سرور ضامنی در آنجا ملحق شوم . ظاهراً حضرات !! خیال دارند پیکر پاک پندار را به زور از بیمارستان خارج و پنهانی دفن نمایند... به سرعت تغییر جهت داده و تلفنی استاد جعفری را در جریان گذاشتم و ایشان هم به سوی بیمارستان حرکت کردند....

دقایقی بعد در حالی که سرور ضامنی رسیدم مرتباً کسانی از اطلاعات ، سپاه و نیروی انتظامی به ایشان زنگ می زدند و تهدید می کردند که اگر تا ظهر پیکر پندار را به آرامگاه خانوادگیشان در بهشت سکینه نبرید خودمان ایشان را به نقطه نامعلومی منتقل و دفن خواهیم کرد و چند

روز دیگر محل را به شما نشان خواهیم داد؟! با تشریف فرمائی سرور گرانقدر استاد جعفری مرتباً دبیر کل و دیگر اندامان شورایعالی رهبری و خواهر گرامی سرور پزشکپور را در جریان تهدیدها و اقدامات دستگاههای فوق قرار می دادیم و شور می کردیم، سرانجام رأی همه بر این قرار گرفت که با انتقال پیکر پاک سرور پندار به بهشت سکینه موافقت نمائیم، اما چه بگوییم از رنجی که همه برای این تصمیم بردیم... به بیمارستان دستور داده بودند که سرور پندار را به خانواده تحویل ندهند، بهشت زهرا حاضر به ارسال آمبولانس نبود و تهدیدهای تاسف بار و بهانه گیریهای مسخره مطرح می شد که از جمله خنده دارترین آنها این بود که منافقین می خواهند مراسم تشیع و خاکسپاری را به تظاهرات ضد حکومتی تبدیل نموده و بمب گذاریهایی هم انجام دهند!!؟! گفتیم این هم از همان دشمن، دشمن گفتنهای شماست؛ اصلاً چه ربطی میان پزشکپور بزرگ و مجاهدین خلق وجود دارد که به خواهند در مراسم پان ایرانیستها شرکت کنند مگر همانها نبودند که در پاریس به ایشان هجوم بردند؟ ...

بالاخره حدود ۴ بعد از ظهر یکشنبه ۱۹ دیماه ۱۳۸۹ آمبولانسی مشکمی که آر می نداشت و بسیار قدیمی و کهنه مینمود به درب سردخانه بیمارستان آوردند و سرور ضامنی را برای شناسایی بداخل سردخانه بردند و دقایقی بعد، آن پیکر پاک را خارج کردند؛ چقدر تلخ بود، در خفقان و سکوت کامل. یکی از آنها، سرور ضامنی، استاد جعفری و من در حالیکه اشک می ریختم زیر برانکارد را گرفته و از حیات کوچک سردخانه به خیابان و نزدیک آمبولانس آوردیم، در این لحظه دیگر طاقتم تمام شد و شروع به فریاد زدن کردم و در حالیکه رنج و مرگ یک حشره را آرزو نمی کنم به رسم حاکمان و شیوه این سی سال با تمام وجودم گفتم مرگ بردشمنان پزشکپور، مرگ بردشمنان پزشکپور، و دوباره با صدای بلند فریاد کردم ای مردم ببینید این پیکر پزشکپور بزرگ است که مخفیانه می خواهند خاک کنند

آنها که به این فغانها عادت دارند و گوششان پراست از ضجه ایرانیان؛ حس کردم با تعجیل بیشتر و برخی به ظاهرا از عابرین فیلم برداری کردند... آمبولانس فقط سرور ضامنی را به همراه برد و من و استاد جعفری در آن غروب غمگین اشک ریختم و علیرغم آنکه گفته بودند غیر از بستگان درجه اول کسی نباید به مزار بیاید با تাকسی به سوی بهشت سکینه کرج حرکت کردیم. هنگامیکه پارسا پارسا به آنجا رسیدیم کاملاً تاریک شده بود و بالاخره ما را به غسلخانه هدایت کردند دقایقی بعد سرور فریده پزشکپور (ضامنی) خواهر سوگوار و فداکار و یکی دو نفر از بانوانی که از بستگانشان بودند از منزل رسیدند. آمبولانس کذایی هم آنجا بود در آن تاریکی شب غسلخانه پر از مردمانی بود که نمی شناختیم یکی هم دوربین بدست از ما و پیکر مطهر رهبرم فیلمبرداری میکرد. بدن چون قلیسان و با موی سفید او در سکوت و آرامشی با شکوه بر تخت غسلخانه گذاشته شده بود و در آن وانفسای تاریکی مرده شور بدبخت و یک روحانی را که مرد محترمی بود ولی عجله داشت که برای نماز! به مسجدی که ظاهراً در آنجا پیشنماز بود برسد و میگفت دیرم شده... معلوم بود که این دو نفر با سابقه بودند! و با این گونه مراسم خاکسپاری شبانه مردم آشنا. اما در همان هنگام تنی چند را که در تصادفی در گذشته بودند آوردند و چون شبها مراسم خاکسپاری معمول نیست در سردخانه گذاشتند و رفتند... بسوی فیلمبرداری و اعتراض کردم که شما چه میکنید و چراکاید؟ جوان مودبی که مانند پلیس، دستگاه ارتباطی سیاه رنگی با آنتن بلند داشت جلو آمد و در حالیکه مودبانه سلام کرد و معلوم بود مرا از عکسها و مدارکم که زحمت بسیار برای تهیه آنها لابد کشیده اند میشناخت گفت آقای دکتر! ایشان مامور فیلمبرداری گورستان هستند و حسب وظیفه مشغول به فیلمبرداری برای بایگانی این مرکز هستند؟! (واقعاً چه گورستان مدرنی) از ایشان پرسیدم که شما کی هستید و شنیدم از مسئولین امنیتی منطقه کرج هستند. پرسیدم اینکارها برای چیست و معلوم شد که نیت خیر! دارند و می خواهند مراسم خاکسپاری شبانه بدستور را با آرامش پایان برسانند!... یکی دو نفر دیگر هم آمدند که من و استاد جعفری را بنام صدا کردند و تلاش داشتند که نشان دهند اقداماتشان برای حفظ حرمت آقای پزشکپور است؟! اما سائرین که بسیار بودند و در خدمت روسایشان حرف نمی زدند و فقط نگاههای بی روحشان را که بسیار سرد بود به لشکر عظیم پان ایرانیستها و هواداران و دوستداران و فدائیان ایران، پزشکپور بزرگ که فقط ۵ یا ۶ نفر بودیم دوخته بودند و کنترل تحرکات آن جمعیت عظیم را که نگذاشتند بیایند! بقول خودشان رصد میکردند! غیر از آن چند بانوی همراه سرور فریده پزشکپور و سرور ضامنی و کارگر مهربان منزلشان، فقط من و استاد

جعفری بودیم و حق داشتند بالاخره در آن تاریکی شب و گورستانی خاموش و دورافتاده مواظبت می کردند که خبرتظاهرات خشمگینانه پان ایرانیستها و به خاک و خون کشاندن آن به خارج از گورستان درز نکند...؟! بگذریم...

بعد از شستشو، میخواستند بر آن پیکر مطهر جامه رهسپاری بپوشانند که من بیتاب شدم و به جلو دویدم و بعد از ادای احترام حزبی و پان ایرانیستی به رهبرم، گریه کنان و با دلی غرق در دورنج از آخرین ظلمی که در حق آن پیام آوراندیشه یکتای جاودانگی و سرافرازی ابدی ملت بزرگ ایران یعنی پان ایرانیسم که پیام طی طریق عاشقانه ایرانیان بسوی روشنایی شادی و راستی و وفای به عهد و پیمان و یگانگی و ایستادگی و فناء در آرمان میباید روا میداشتند بوسه ای به نیابت همه پاکان و نیاکان بر پیشانی بلند و موی سفیدش زدم. خوانندگان این یادداشتها مرا ببخشند که از خودم و نگاه خودم به فضای فاجعه باری که در آن گرفتار شده بودم سخن میگویم. از یکسوفقدان جسمانی رهبر و از سوی دیگر گستاخی و بی پروائی کسانی که از خدای بزرگ شرم نکردند و نگذاشتند عاشقان عاشقترین رهبر ایرانپرستان بتوانند آن پیکر مطهر را به خانه آخرش محترمانه همراهی نمایند، اما یقین دارم که هر کدام از یاران بجای من بود همان جوش و خروشها را در وجودش متبلور می دید. پیشنهاد برای نماز بر آن پیکر مطهر آماده میشد که ما در حالی در پشت سرش ایستادیم که غیر از فیلمبرداری خیل ماموران و معذوران! هم صفوف نماز را پر کردند! گرچه قطعاً از میانشان کسانی که به عظمت بزرگی که رویشان آرمیده بود، اندکی آشنا بودند، به صدق دل و درد، صف را آراستند.

بعد از نماز ایشان را با آمبولانس به محل خاکسپاری یعنی در آرامگاه خانوادگی که قبلاً به همت سرور ارجمند مجید ضامنی داماد سرور پندار و با زحمت بسیار آماده شده بود، بردند و هنگامیکه پیکر پاک پزشکپور بزرگ را از کنار آمبولانس به مزار حرکت دادیم زیر تابوت آن را استاد سرور جعفری، سرور ضامنی و کارگرو فادار خانوادگیشان و من گرفته بودیم، آقایان هم به کمک آمدند و در آن تاریکی شب و در زیر نور آمبولانس، لا اله الا الله گویان به مزار نزدیک می شدیم که با صدای بلند همگان را به سکوت دعوت کردم و بلافاصله «سرود ای ایران» را صلا دادم و در دل آن شب تار، پان ایرانیستهای حاضر با من همراهی شکوهمندی داشتند و نشان دادیم که پیام همیشگی بنیان گذار جنبش پان ایرانیسم و حزب پان ایرانیست برای کوشیدن مستمر به راه ایران و ایرانی را با خود تا سرافرازیهای ایران آینده ادامه خواهیم داد، طنین دل انگیز «سرود ای ایران» که فریاد پردرد ورنج و سوزناک ما را با خود داشت، تاریکی شب و آن خاکسپاری تلخ و دزدانه را به تحقیر کشانید و نشان داد که علیرغم همه ستم و حق ناشناسی ها نسبت به پزشکپور بزرگ، آرزوی پایداری ایران حتی از پیکر بی روحش نیز شب ظلمانی ملت ایران را به روز روشن سربلندیها، شادیها و یگانگی اقوام و تیره های ایرانی مبدل خواهد کرد... چنین باد.

در آن هنگام که روحانی کلمات تلقین! را بر زبان می آورد با صدای بلند فریاد کردم «ای خدای بزرگ ایران، این پیکر پزشکپور بزرگ عاشق ترین عاشقان ایران است که چون فاطمه زهرا (س) شبانه و پنهانی به خاک سپرده می شود»، صدای اعتراض آقایان برخاست که نه چنین نیست! گفتم این فاجعه اظهر من الشمس است، پس از مراسم خاکسپاری و قرائت فاتحه، بخشی از هفت پیمان: **شادباد، شادباشید ای شهیدان راه ایران که به قرنهای دردل دشتها، کوهها و دریاها میهن بخون خود کفن پوشیده و خفته اید، یاد شما و راه شما افتخار ما و درس زندگی ماست. کیست که برترین آرزوی خود را شهادت در راه ایران می داند؟** توسط سرور مجید ضامنی خوانده شد که همه یکصدا «ما» گفتیم.... آنگاه به عنوان حسن ختام و بدرود با آن بزرگ مرد، به افتخار او و راهی که برای ملت ایران ترسیم کرده است یعنی پان ایرانیسم بار دیگر در میان اشک و آه و درد سرور «ای ایران» را صلا دادیم. من تا چند روز بعد از آن شب پررنج بستی بودم...

افتخار ابدی بر سرور محسن پزشکپور (پندار) و پررهرو باد راهش برای ایران

پاینده ایران

نیرزد آن خون که نیرزد برای ایران

روزشمار تاریخ، مروری بر مبارزات پان ایرانیستها:

حزب پان ایرانیست از بدو تاسیس و بنیاد خود بر نیازهای تاریخی و نیاخاکی ملت ایران اتکاء داشته و آرمانها و هدفهایی را اصول مبارزاتی خود قرارداده که هدفهای مشترک همه مردم ایران زمین بوده است. حزبی همه ایرانی که هدفی جز استوارساختن اجتماعی که زینده ملت ایران است نداشته و همواره در مسیر مبارزاتی خود به ۳ اصل اخلاقی پندار و گفتار و کردار نیک که سرلوحه همه پیامبران تاریخ بوده است، پایبند بوده و برای نجات و بیداری ملت ایران تلاش پیگیر داشته است و در این مبارزه یاران و سربازانش صدمات بسیاری را متحمل شده اند و بسا از جان، مال، زن و فرزند خود بریده اند تا پیروزی ملت ایران هموار گردد. طبیعی است حرکت در چنین راهی با دشواری همراه است. آنهم در برابر دشمنان ایران و استعمارگران جهانی و عوامل و طرفداران منحرف و به اسارت گرفته شده ای که با شناسنامه ایرانی در پناهگاه سنگرهای ساخته و پرداخته دست امپریالیسم همیشه سد راه حرکت حق طلبانه جنبشهای ناسیونالیستی و آزادیخواه ملت ایران بوده اند.

چنین بود که در روز نهم دیماه ۱۳۴۸ انجمن ملی دانشجویان ایرانی مقیم کارلسروه واقع در آلمان غربی (آنزمان) جلسه هفتگی و کنفرانس مطبوعاتی خود را برگزار نمود تا ضمن آن توطئه های گروهی از عوامل جنایتکار و مزدورانی را که بنام کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، دست اندرکار جنایت به ملت ایران و دانشجویان مقیم آلمان می باشند آشکار نماید که با هجوم بی شرمانه و فاشیستی عناصر کثیف و خیانت پیشه به دانشجویان ایرانی، باردیگر چهره ننگین عوامل پست، فرومایه و ضد ایرانی خود را که از همکاری با هیچ سیاست استعماری رویگردان نیست آشکار می سازند و با سلاح سرد در یک یورش ناجوانمردانه به سرورمهندس **پرویز ظفری**، کوشنده وفادار راه سرفرازی ملت ایران و دبیر انجمن ملی دانشجویان ایرانی مقیم آلمان حمله میکنند و ایشان را از ناحیه چشم و صورت به سختی مضروب می کنند (ایشان یک چشم خود را از دست دادند) و پس از آن دانشجویان وطن پرست ایرانی را در نشست مورد حمله قرار می دهند و دولت آلمان آنزمان شرایطی را که خود بوجود آورده بود، پیشگیری نمی کند.

امروز هم شاهد آنیم، همان دانشجویان کنفدراسیون ضد ایرانی بنابه فرمان اربابان جدید خود، استعمارگران و غارتگران اقتصادی آمریکایی، انگلیسی و اروپایی خود در خارج از ایران تحلیلگران سیاسی هستند که از بلندگوهای اربابان جنایتکار خود سخن می رانند. نفرین ابدی بر این سیاه دلان تیره روز باد.

بانوی ایران، گرد آفرید

دیدار دبیر کل از خوزستان

بانوصفارپور، دبیر کل حزب پان ایرانیست، در اواخر آذرماه ۱۳۹۰ در شهر اهواز دیداری یک هفته ای با سروران پیشکسوت حزبی داشتند. این دیدارها با همراهی سرور دکتر باستانی، عضو شورای رهبری و سرور آصف، مسئول تشکیلات خوزستان انجام پذیرفت. در جلسه روز جمعه (۱۳۹۰/۹/۱۸) نشستی نیز در منزل سرور آصف برگزار شد که ضمن آن بانو صفارپور با کوششگران میهن پرست خوزستان دیدار نمود و به گفتگو و تبادل نظر پرداختند. در پایان به آگاهی می رساند که حضور دبیر کل در خوزستان با موفقیت پایان یافت.

پاینده ایران

تروریستهای کمونیست، عزادار مرگ دیکتاتور هم پالکی خود هستند

بنام خداوند جان و خرد

هموطن؛ پان ایرانیستها هرگز پیروان اندیشهٔ سخیف و غیرعلمی مارکسیسم-کمونیسم لنینی، استالینیستی، مائوئیسم و کاستروئیسم را در جرگهٔ آزادی خواهان حق جو و عدالت خواه ندانسته و نمی‌دانند. آنان به حکم تاریخ یکصد سالهٔ خویش و محتوای فکریشان طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا و حاکمیت فرقه ای یک حزب و طبقهٔ خاص بوده‌اند و حکومت‌های سراسر ننگینشان در روسیه، اروپا، چین و کره و غیره جز سرکوب خونین مردم و تقاضای اطاعت کورکورانه از حزب کمونیست دیکتاتور، نمود دیگری برای مردمان به اسارت گرفته شده جهان و به انحراف کشاندن همهٔ جنبش‌های ملی و ناسیونالیستی آزادیخواه ملت‌های اسیر دیکتاتورهای طرفدار غرب نداشته‌اند و پیروان آن اندیشهٔ سخیف و جزمی همواره انسانیت را فدای ایدئولوژی نموده‌اند و همانها که روزگاری با سلاح و شعارهای فریبندهٔ دروغ، هستی ملت ایران را به آتش کشیدند و شرافت ملت ما را لکه دار کردند امروز بانهایت گستاخی و بدون شرم از تاریخ، مرگ دیکتاتور خون آشام کره شمالی را تسلیت می‌گویند. دیکتاتور جنایتکاری که حکومت را از پدر خون آشامش به ارث برده بود و اینک آن را به ارث تقدیم فرزند خود می‌کند و دوران سیاه حاکمیتش شاهد مرگ میلیون‌ها انسان گرسنه کشورش بوده است و تصاویر آبکی و نمایشی سوگواری چماقدارانشان را از تلویزیون دیدیم که گریه به فرموده می‌کنند...

خدایا، ایران عزیز ما را از شرارت دروغگویان حرفه‌ای در امان نگهدار...

فریبکاران باید بدانند که جامعه محل آزمایش اندیشه‌های سخیف غیرملی نیست و اگر به اندازهٔ خردلی شرافت در وجودشان هست برای گذشتهٔ ننگینشان توبه کنند و عرصهٔ سیاست و اجتماع را به جرم شکست در افکار و عملکردشان ترک کنند و در عزلت خود تاریخ راستین و فرهنگ خدایی و همه انسانی ملت ایران را بخوانند تا بدانند؛ شاید کمی رستگار و آگاه به سرای دیگر روند و در وصیت‌نامهٔ خود از پیشگاه ملت بزرگ ایران پوزش بخواهند؛ باشد که رحمت حق شامل آخرتشان شود.

پاینده ایران

حزب پان ایرانیست- ۱۲ دیماه ۱۳۹۰

بر مزار پندار، یکسال پس از جاودانگی

مطابق برنامه از پیش اعلام شده شورایعالی رهبری حزب پان ایرانیست، گروهی از اندامان حزبی و دیگر میهن پرستان، برای ادای احترام به سرباز فنا در آرمان ایران، روانشاد محسن پزشکپور، ۱۰ صبح روز آدینه ۱۶ دی ماه ۱۳۹۰ در سالگرد جاودانگی ایشان بر مزارش حاضر شدند. در این گردهمایی، بانو فریده پزشکپور، خواهر ازجمند سرور پندار، بار دیگر آخرین پیام رهبر جاوید حزب پان ایرانیست را خطاب به جوانان تکرار کردند که: «مقاومت، مقاومت، مقاومت»

همچنین دبیرکل حزب پان ایرانیست، بانو زهرا صفارپور، این گردهمایی را نشانه پایبندی یاران به آرمانهای والای سرور پزشکپور دانستند. درحالیکه باشندگان بر مزار پندار در حالت احترام پان ایرانیستی ایستاده بودند، دکتر سهراب اعظم زنگنه متن «سراغاز» حزبی را صلا دادند؛ متنی که بقلم رهبر جاوید حزب نگاشته شده است و سالهاست که نشستهای حزبی با خواندن آن رسمیت می‌یابد. باشندگان، مزار رهبر جاوید حزب پان ایرانیست را پس از همسرایی سرود «ای ایران» بدرود گفتند.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ایران را به کجا میبرد؟

ما به دنبال چه هستیم...؟

دانشمندان سرمایه های ملی ما هستند

نویسنده: منوچهر یزدی

یک قربانی دیگر ... دکتر مصطفی احمدی روشن دانشمند جوان ایرانی بر سر ماجرای اتمی قربانی گردید و نامش در فهرست جان باختگانی که در راه اقتدار و نیرومندی ایران گام نهاده بودند ثبت گردید. جان ارزشمندش را گرفتند تا ثابت کنند که چالش بین ایران و غرب بر سر غنی سازی اورانیوم فقط یک بازی سیاسی نیست و با سایر معادلات و مراودات قبلی تفاوت ماهوی دارد. ضایعه ای غیر قابل جبران و سوال برانگیز که نمیتوان آن را نادیده گرفت ونسبت به آن بی تفاوت ماند زیرا این انسا نهای ارزشمند، سرمایه های ملی ما هستند. خسارتهای مالی هر قدر ناگوار و سنگین باشند قابل جبران هستند اما ترور و حذف نیروهای انسانی متخصص و کارآمد غیر قابل جبران و غیر قابل بخشش است. ما، پدیده شوم ترور را از قبل از انقلاب اسلامی نیز دیده و طعم تلخ آن را چشیده ایم. اما امروز سئوالات اساسی بوجود می آید که چرا؟ تا کجا؟ و آیا قابل جلوگیری نیست؟

نبرد ایدئولوژیکی که از آغاز انقلاب تا به امروز بین جمهوری اسلامی از یکسو و آمریکا و اسرائیل و متحدانشان از سوی دیگر به راه افتاده، ضایعات بیشماری برای ملت ایران داشته است که زشت ترین آن حذف فیزیکی نیروهای انسانی ماهر و مفید از چرخه حیات سیاسی، اقتصادی، علمی واجتماعی بوده است، چه به شکل ترور و کشتار و چه بگونه راه اندازی جنگهای منطقه ای و چه بصورت تشویق و ترغیب مغزها به فرار و مهاجرت به آنسوی مرزها و چه به طریق خانه نشین شدن و خروج از چرخه تولید و ابتکار. متأسفانه در این مسیر ما خود نیز به کمک دشمنان کشور آمده و راه را برای تحمیل سیاستهای خارجی نه تنها باز کرده ایم که خود بر این آتش باد می زنیم و هیزم می افزائیم، بگونه ای که فرار مغزها و خانه نشینی ایشان و یا زندان آنانرا، خود در ایران باتمسک بدلائل گوناگون پیش گرفته و منتظر اجانب نمی مانیم.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی بر این باور پای میفشارد که گردونه انقلاب اسلامی و استقلال ملی بر مدار مبارزه با غرب می چرخد و لاجرم باید همچنان کوبنده و بی گذشت از همه موانع عبور کند، از مرزها بگذرد و جهان اسلام را تحت پوشش خود قرار دهد. بدین گونه است که زمینه برای جنگی تمام عیار بین ایران و غرب ادامه یافته و مخالفت و مبارزه با دیپلماسی جمهوری اسلامی و جنگ آرمانی و مذهبی فراهم میگردد. جنگی که کسی پایانی بر آن متصور نیست! در تمام سالهای پس از انقلاب، ظاهراً چالش با آمریکا و اسرائیل به بهانه های گوناگون و بدون لحظه ای درنگ دنبال گردیده است. یکروز جمهوری اسلامی اعضای سفارت آمریکا را به گروگان میگیرد، روز دیگر صدام حسین با چراغ سبز آمریکاییها به ایران حمله میکند و این نبرد خونین و پرتلفات و پرهزینه ۸ سال طول میکشد و بیش از یک میلیون ایرانی و عراقی که بعضاً یا ریشه ایرانی داشته و یا مشترکات مذهبی دارند، در دو سوی مرز کشته میشوند. مرگ، نابودی و صدمات روحی و جسمی بخش بزرگی از کودکان و زنان و مردان هر دو کشور تنها گوشه ای از این رنج بزرگ است. لطمات جدی بر زیر بنای اقتصادی دو کشور بخش دیگری از این رنج است که برنده اصلی آن فقط مافیای سرمایه داری بود. پس از دفاع مقدس، میدان نبرد به لبنان منتقل گردید و گروگان گیری و انفجارها عرصه را بر آمریکاییها تنگ کرد و عاقبت زیرگوش و چشم بیدار اسرائیل، حزب الله پشت دیوار تل آویو متولد شد و جان گرفت و برومند و توانا شد و قادر گردید خاک اسرائیل و موجودیت آن کشور را در معرض تهدید مداوم قرار دهد. همزمان آمریکاییها به افغانستان و سپس عراق حمله کردند و در نهایت دو دشمن قدرتمند ایران یعنی طالبان و صدام حسین را از دو سوی ایران پاکسازی نموده، فضای مناسبی برای تنفس ایران فراهم شد ... ولی ناگهان سوژه جدید وجود فعالیت های اتمی ایران با تاخیر بسیار ولی با هیاهویی کم نظیر در دستور کار دولتمردان غرب و ارباب جراید وابسته قرار گرفت.

از آنروز چالش جدیدی بین جمهوری اسلامی از یکسو و جهان غرب همراه با کوتوله های سیاسی عرب آغاز گردید. ادعای پوچ و بی معنای ساخت سلاح اتمی در ایران بمنظور بحرانی کردن منطقه و سرکشی نمودن عربها و سنگ اندازی در راه اقتدار ملت ایران و ایجاد مانع بر سر راه دموکراسی در خاورمیانه و ایران با جنجال بسیار مطرح گردید. ادعاهای پر سروصدای غرب همیشه فاجعه ای را به ارمغان آورده است بطوریکه دیدیم با همین ادعاهای مسخره و توخالی بود که خاک عراق را به توبره کشیدند و صدام حسین یار دیرینش را با خفت و خواری اسیر کرده و تحویل شیعیان دادند تا حلق آویزش کنند... و یا حسنی مبارک را که ۴۰ سال هنرش صحنه آرایشی برای آمریکا و اسرائیل بود در قفس تحویل مردم هیجان زده کوچه و بازار دادند.

آنچه میشود درک کرد اینست که چالش جدید بهانه ای بیش نیست و به غنی سازی اورانیوم ارتباطی ندارد زیرا همه میدانند و میدانیم بفرض اینکه ایران دارای بمب اتم گردد جز دفاع از خود قادر به تغییر وضعیت منطقه نخواهد بود، همچنان که وجود صدها موشک با کلاهک اتمی مانع فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نگردید و یا برای اسرائیل مزیتی بحساب نیامد و یا هیچ کشوری با بمب اتمی ایران از صفحه روزگار محو نخواهد شد ولی آنچه نمیتوان فهمید اینست که ایران در این مبارزه کلان و پرهیاهو بدنبال چیست؟ آیا هدف نابود کردن آمریکا و اسرائیل است یا کسب استقلال؟ باید اذعان کرد هیچیک با سیاستهای داخلی و خارجی کنونی جمهوری اسلامی دست یافتنی نیست. آنچه میتواند آمریکا را از پای در آورد غلطیدن این کشور در سیاستهای شومی است که بوسیله قدرتهای سرمایه داری به آن تحمیل گردیده و کشوری را که روزگاری پرچمدار آزادی و دموکراسی بوده امروزه حکومتی مسلح، متجاوز، زورگو و فاسد تبدیل کرده است، تا آنجا که برای نجات از ورطه شکستگی اقتصادی به تمامی پرنسیپهای سیاسی و اخلاقی پشت پازده و حرمت روابط دوستانه اش را با ملت ها و رهبران کشورهای دوست از بین برده و بناچار مشوق هرج و مرج و عامل بقای کوتوله های سیاسی و در نهایت مروج دیکتاتوری گردیده است. این چالش بزرگ، آمریکا را به بدنامی و بی اعتباری در عرصه جهانی و فروپاشی اقتصادی و بالاخره نابودی و انفجار سوق خواهد داد.

حال در چنین شرایطی باید «هدف» جمهوری اسلامی مشخصتر و منطقی تر و دست یافتنی باشد زیرا این خلاء اساسی در سیاست خارجی و داخلی که همانا نامفهوم بودن و دست نیافتنی بودن اهداف کوتاه مدت و بلند مدت نظام است، نه تنها بحران آفرین شده بلکه رابطه حکومت با نخبگان را دچار تضاد کرده است. برتولد برشت میگوید: **آنکس که حقیقت را نمی شناسد احتمالا مقصر است اما آنکس که**

حقیقت را میشناسد و پنهان میکند مسلما یک خیانتکار است. در جامعه ای که سانسور و پنهانکاری وجود دارد و دسترسی به حقایق برای همگان میسر نیست و مردم از پشت پرده سیاست بی خبرند، چه انتظاری میتوان از آنان داشت که راه خطا نپیمایند و مرتکب خیانت نشوند. بر دولتمردان و مسئولین واجب است که با دادن اطلاعات غلط مردم را گمراه نکنند و مرتکب خیانت نگردند. ملت ایران باید بداند، اساساً وظیفه اصلی حکومت ما چیست؟ آیا نبرد با آمریکا، اسرائیل و هر جنبنده ای که بامشی سیاسی مامخالف است تا ابدیت ادامه یابد؟ یا ایجاد رفاه، تأمین اجتماعی و توسعه همه جانبه در داخل و محیطی آرام و راحت برای ملتمان؟ آیا ما راه را گم کرده ایم یا حقایق را پنهان میکنیم؟

از علانم توسعه یکی ایجاد فضای باز سیاسی است؛ درحالیکه فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سنوات اخیر راه انسداد کامل را پیش گرفته و آمیدی به باز شدن شرایط نیست. محیط اقتصادی نیز روز بروز تنگتر و سختتر می شود تا جایی که خط فقر روز بروز بالاتر می آید و شمول بیشتری پیدا میکند. تحریمها اثرگذار بوده اند تا جاییکه قیمت بسیاری از مواد مصرفی و کالاهای صنعتی در ایران به مراتب از قیمت جهانی آن بیشتر شده و در پاره ای رشته های صنعتی قیمت عوامل ۲ تا ۵ برابر قیمت جهانی آن شده است. افت ارزش پول ملی در برهه ای کوتاه و افزایش داخلی قیمت کالاهای سرمایه ای مانند طلا و مسکن از دیگر علائم تأثیر تحریم هاست. در ایران به تازگی تأمین بسیاری کالاهای حتی شیشه شیشه شیر خشک کودکان از منابع مطمئن و کیفی با چالش مواجه شده و بازار در دست شرکتهای کلاهبردار چینی افتاده است تا جاییکه تعدادی نوزاد بیگانه را بکام مرگ فرستاد. ما برآستی از تحریمها لطمه خورده ایم و ناچاریم مواد اولیه و کالاهای مصرفی و صنعتی خود را از منابع دست چندم و غیر کیفی تأمین نمائیم. این چگونه قدرتی است که ما را متوهم ساخته و فکر میکنیم آمریکا را شکست

داده ایم در حالیکه او تصمیم گیرنده موقعیت و وضعیت مردم کشورمان شده؟ پس از تعیین هدف، تعیین راهکارهای رسیدن به هدف باید مورد بازنگری قرار گیرد. آیا با فحاشی و تمسخر دشمن پشت تریبونها و حذف مذاکرات مستقیم بمنظور رفع ابهام جهانیان از برنامه های صلح آمیزاتمی ایران، ما را به مقصود نزدیک میکند؟ کمتر از ده سال پیش اکثر کشورهای آسیایی و نیمی از اروپا و آمریکای جنوبی پشت سر سیاستهای ایران قرارداداشتند و واسطه مذاکرات ایران و غرب بودند. فرصت مذاکره و حل مشکل را با دعوای داخلی از دست دادیم و امروز بجز چین، روسیه و ترکیه که آنها هم از سیاستهای ایران رنجیده اند و در تحریمها و قطعنامه های شورای امنیت از خود قاطعیت نشان ندادند، یار و یاور و واسطه دیگری باقی نمانده و اکثر دوستان بانفوذ به دشمنان بالفعل تبدیل شده اند. دکتر جلیلی مذاکره کننده ارشد ایران با اتحادیه اروپا در جلسه با کاترین اشتون اصرار داشت که طرفین باید درباره موضوعات مورد علاقه دوطرف مذاکره کنند و بحث هسته ای مورد علاقه ایران نیست. باین سیاست خام، مذاکرات تعطیل و دور جدید تحریمهای کمرشکن از سوی غرب به ایران تحمیل شد و ایران تنها به نظاره نشست. چه منطقی سیاسی و بلندمدتی میتواند پشت این نحوه مذاکره باشد که آنرا پیروز بدانیم و امروز هم این فرد ناتوان رابه جلسات مذاکره بفرستیم؟ خسارت این سیاست راجه کسانی جبران خواهند کرد؟ چرا وزارت امور خارجه مستقیماً در مذاکرات شرکت نمیکند؟ آیا اگر در مذاکرات میتوانستیم صلح آمیز بودن فعالیت هایمان را اثبات کنیم برنده بودیم یا وقتی جلسات را تعطیل کردیم؟ آیا این همه وساطت برای مذاکره از سوی دوستان ما باین جواب راضی کننده بود؟ آیا باین راهکارها دوستی در دنیا برایمان باقی میماند؟ آیا نباید راهکارهای ما در جهان خارج به بهبود مناسباتمان با کشورهای دوست می انجامید؟ آیا نباید در فضای بین المللی یاران بیشتری بدست می آوردیم؟

آیا زندانی کردن طولانی مدت سه جوان آمریکایی کوهنورد با تفکرات ضد اسرائیلی و سپس متهم کردن آنان به جاسوسی و تشکیل دادگاه و دادن حکم زندانی طویل المدت و در نهایت آزادی آنان با پول هنگفت، آبرویی برای سیاست خارجی و نظام قضایی کشور باقی میگذارد؟ ما همان کشوری نیستیم که افسران و سربازان متجاوز انگلیسی را با سلام و صلوات و با بدرقه همین رئیس جمهور و با کت شلوار شیک ایرانی راهی خانه هایشان کردیم؟ کار آنها کمتر از این سه جوان بی گناه بود که ندانسته وارد خاک ایران شده بودند؟ آیا زندانی کردن روزنامه نگاران و فعالان سیاسی معتقد به نظام و زنان معترض به مرگ فرزند، وجهه ای برای کشور به بار می آورد؟ آیا باتکیه بر منابع فقه اسلامی و قدرت فقها و مراجع نمیتوان شکل مجازات سنگسار و اعدام جوانان زیر ۱۸ سال و سایر گناهکاران را تغییر داد تا اینهمه از سوی دنیا مورد اعتراض واقع نشویم و آمار اعدام در کشورمان واقعاً تعدیل شود و کاهش یابد؟ مگر توصیه رهبر انقلاب به ارجحیت نظر مجلس اسلامی بر احکام اولیه اسلام نبود؟ پس کی و کجا می خواهیم معضلات کشور را بدست نمایندگان مردم و نظر فقها و اندیشمندان حل کنیم؟ آیا امنیت ملی ما تا این حد صدمه پذیر شده است که هر نویسنده نوجوانی با نوشتن چند خط مطلب درست یا غلط میتواند علیه آن اقدام کند؟ آیا حکم جوان ۲۸ ساله ای که قصد جاسوسی داشته و هنوز موفق به انجام آن نشده اعدام است؟ اگر جاسوسی میکرد حکمش چه بود؟ سخت گیری و خشونت در چنین شرایطی راه را بردشمنان باز نمیکند و از تأثیر گذاری کلام حکومت بر مردم میکاهد. پس چرا نمی خواهیم از این شدت عملها بکاهیم؟ حتی در برابر فشارهای خارجی بسمت انسداد فضای سیاسی داخلی متمایل شده ایم و جلوی هر اظهار نظری حتی در اینترنت را هم میگیریم و اینجاست که هر اقدامات کم اهمیت جوانان ۱۸ تا ۳۰ ساله نسل انقلاب به اقدام علیه امنیت ملی قلمداد شده و آنان را بکام زندانهای سخت و مرگ میکشانند. رأفت اسلامی مانند دهه های قبل حتی در کلام نیز دیگر توصیه و استفاده نمیشود. ما حداقل سیاستهای نظام در دوران جنگ و سپس سازندگی و اصلاحات را دیدیم و سیاستهای ۶-۷ سال اخیر را هم می بینیم و مقایسه میکنیم. نظام عوض نشده ولی عملکرد نظام تغییرات جدی کرده است. باید پذیرفت که سیاستهای چند سال اخیر متفکران جمهوری اسلامی تندتر و حادثر از اقدامات ایران در ۸ سال جنگ است. پس در داخل نیز خطر را باور کرده ایم ولی در بیان، خود را آزادیخواه و ایران را مهد امنیت و ثبات میدانیم. آیا باین عملکرد سخت علیه اتباع خود می خواهیم الگوی جهان شویم؟ سؤال نهایی اینست که کدامین حکومت در تاریخ از شدت عمل سود برده که ما دومین آن باشیم؟ پس بپذیریم که در تعیین اهداف سیاست داخلی و تأثیر آن بر سیاست خارجی نیز راه گم کرده و

از تأثیر رفتار و روابط داخلی بر چهره جهانی ایران غافلیم. سیاست خارجی ما در تعیین هزینه و فایده های خود بسیار ناتوان و ناکارآمد عمل کرده بطوریکه دشمنان در یک جبهه متحد صف آرایی کرده، براحتی قطعنامه صادر میکنند و اقتصاد ملی مان را در معرض نابودی قرار میدهند - در منطقه دست به تحرکات نظامی میزنند و ما قادر به کنترل هیچیک از آنان نیستیم تا جاییکه حتی جان دانشمندانمان را نمیتوانیم حفاظت کنیم. این نقطه قوت ما نیست و جز ضعف و ناکارآمدی توجیه دیگری ندارد. در برابر تحریم فقط قادریم تنگه هرمز و رادارهای دفاع ضد موشکی ناتو در ترکیه را تهدید کنیم. تنگه ای که آبراه بین المللی است و غیرقابل بستن است و سیستم راداری در کشوری که متحد و واسطه ارتباط ما با غرب و اقتصاد جهان است. آنگاه وزارت امور خارجه دست به تکذیب میزند. آمریکا ایران را کشوری یاغی معرفی میکند که منطقه را به جنگ خواهد کشاند و در مقابل ما بجای نشان دادن چهره ای صلح طلب، خوراک تبلیغاتی برای غرب تهیه میکنیم و وعده میدهیم که تنگه هرمز را خواهیم بست. آیا راهکار رسیدن به اهدافمان منطبق بر منافع ملی ماست؟

سوال بعدی اینست که آیا ما اولین کشوری هستیم که سیاستهای متناقض با آمریکا دارد و خواهان استقلال ملی است؟ آیا چین هم همینطور عمل کرد و نتایج مشابه گرفت؟ روسیه چطور؟ آنها پیشرفته تر و بلحاظ سیاسی و اقتصادی مستقل ترند یا ما؟ آیا ضروری است که متفاوت از سایرین عمل کنیم؟ و این همه نتایج منفی را به ملت و جامعه خود تحمیل نماییم. براستی ما دنبال چه هستیم؟ آیا تهدید ناوگان آمریکا به عدم بازگشت و یا بستن تنگه هرمز یک راه حل است یا ترفندی است برای گریزانیدن شیوخ عرب از گرد ایران و فروش سلاحهای از رده خارج شده به آنان ...؟

اگر مقامات جمهوری اسلامی به این دلخوش کرده اند که با سلاح تهدید و سلاح نفت، مانع بروز جنگ میشوند باید بدانند که این خیال باطلی است چون مافیای جنگ نه مرز میشناسد و نه بین دوست و دشمن تفاوتی قایل است، تنها در پی آتش افروزی به هر بهانه است. این ما هستیم که باید از جنگ بترسیم و گرد آن پای نگذاریم و نه آنها که تولید سلاح و جنگهای منطقه ای راه حیاتشان است! به یاد داریم در حمله عراق به ایران، مافیای جنگ ابتدا از صدام حسین پشتیبانی نمود و ملت ایران و مردم عراق و ساکنان خلیج فارس را رودرروی یکدیگر قرارداد ولی در بحبوحه نبرد به همه طرفهای درگیر اسلحه فروخت تا جنگ هشت روزه به هشت سال تداوم یابد و منطقه ویران و اندوخته های آنان به غرب و شرق سرازیر گردد. بنابراین بستن تنگه هرمز اگر هم بتوانیم، تکرار قصه تلخ جنگ خلیج فارس است و سهم ما نابودی زیرساختهای عمرانی، اقتصادی و نیروهای انسانی است. یادمان باشد که ماهنوز نتوانسته ایم خرابی های خوزستان و خرمشهر را سر و سامانی بدهیم و جغدشوم همچنان بر ویرانه های نوار مرزی ایران فغان سرمیدهد. آیا توسل به هر کس و ناکس و جنگ اندازی به دامن دولتهایی که نه تنها به آرمانهای دینی نظام اعتقادی ندارند بلکه در طول تاریخ ثابت کرده اند که به آرمانهای ملت ایران نیز بی اعتنا نیستند و یک ایران مقتدر را سد راه خود میدانند با مصالح و منافع ملت ایران همخوانی دارد؟

و در پایان کلام اینکه ما انرژی اتمی را برای رفع نیازهای علمی و صنعتی کشور ضرورتی جدی میدانیم اما این را هم میدانیم سیاست، هنر تحقق ممکنات است و آن هنر، محقق و میسر نمیکرد مگر با شناخت کامل امکانات و پتانسیلهای موجود یعنی شناخت ملت ایران در عرصه زمان از گذشته های دور تا به امروز و فردا، حرمت گذاردن به هویت ملت ایران و منافع ملی و ارج نهادن به بایدهای تاریخ و احترام به قوانین حقوق بشر که ایرانیان بنیانگزار آن بوده اند. بدین گونه است که سدی بزرگ و مستحکم و شکست ناپذیر از صفوف بهم پیوسته ملت ایران در برابر تجاوز بیگانه پدید می آید. قدرت هر کشوری از اندیشه آزاد و توان علمی آن ملت و اتحاد مردم پدید می آید. در جنگ قدرت، شکست از آن طرفی است که اسیر توهما و خیال پردازیها و نظر بازیهای ایدئولوژیکی شده و ترازوی سنجش را از دست میدهد. نمیشود هم با دشمن بیرونی جنگید و هم به بهانه حضور آن، بخشنامه صادر کرد و اهل قلم و جراید را از پرداختن به امور مهم سیاسی همچون انتخابات منع کرد. **نمیشود تنگه هرمز را بست ولی دست غارتگران اموال عمومی را باز گذاشت. نمیشود تنگه هرمز را بست ولی دهانها را به دروغ و ریا گشود. نمیشود تنگه هرمز را بست ولی خط فقر و فساد را روز به روز بازتر کرد.**

تنگه هرمز را زمانی میتوان بر روی هر اندیشه و اراده نامحرم و متجاوزی بست که همه اقوام و تیره های ایرانی با هر لهجه و زبان و مذهب و اندیشه و آداب و رسوم، احساس یک **ملت بودن** را با گوشت و پوست و استخوان خود لمس کرده باشند ... همانگونه که در سی سال پیش در برابر تهاجم ناجوانمردانه صدام حسین و یاران شرقی و غربی اش ایستادند و از نثار جان و مال خود دریغ نورزیدند .

آیا دولتمردان خیال دارند در شرایط فعلی بدون درک موقعیت و شرایط یعنی بدون سامان بخشیدن به دل‌های شکسته و سفره های خالی توده ها و دلجویی از میهن پرستان و زدودن آثار ظلم و تبعیض و فقر و فساد دست به آزمون جدیدی بزنند؟ اگر شنیده اید که جنگ عامل وحدت است و میتواند به پریشانی اوضاع سیاسی خاتمه دهد، بدانید که خلاف به عرضتان رسانیده اند مدعیان این حدیث قطعاً در میان مردم نیستند و از احوال جامعه بی خبرند .

امیدوارم حاکمیت دریابد شدت عمل در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخلی پوست خربزه ای است که زیر پایش نهاده اند که حکومت را بسوی نابودی و اضمحلال و ایران را به سوی تجزیه و فروپاشی سوق خواهد داد. ایران به سیاستی دیگر و مردانی دیگر با اهدافی روشن و شفاف نیازمند است . ایران را بیش از این در چرخه با زی‌های سیاسی و جنگ‌های بی فرجام و نیستی آفرین گرفتار نکنید. اگر فقط به فکر حفظ نظام هستید، باید به فکر منافع ملت ایران باشید تا مردمی سرافراز و شاداب در عرصه جهانی داشته باشید و آنگاه نظامی بر آن حکومت کند و احتمالاً الگوی جهانیان باشد .

بخشی از سخنان رهبر جاودان پان ایرانیسم؛ سرور محسن پزشکیار:

در راه خود یک دم نیز از کوشش باز نمی ایستیم. ما به خوبی تمام مسئولیتهای سنگینی را که در برابر تاریخ و فرهنگ ملت خود بعهده داریم دریافته ایم. پس بسوی آرمانهای درخشان ملت ایران با وفاداری بی مانند گام بر می داریم. این ادعای ما بی اساس نیست. راهی را که پشت سر گذارده ایم نگاه کنید تا دریابید چه قدمهای استوار و بزرگی برداشته ایم. دعوی و سخن ما خواست اجتناب ناپذیر ملت ایران است. آنچه که ما می خواهیم، آرمان جاوید ملت ایران می باشد که هزاران سال است بر پیشانی تاریخ این سرزمین می درخشد . **ما ایرانی نیرومند ، یگانه و رهروی از کاروان فرهنگ بشریت می خواهیم . باید اساس نو ، بر بنیان گذشته پرافتخار استوار ساخت.**

برای این منظور درخشان، تنظیم سالنمای آرمان خواهان ایران و زنده ساختن بی باکانه ستنهای ملی و نژادی که در پی خود فلسفه نیرومندی و پیروزی را دارند یک گام دیگر است. **ملت ایران با آشنایی و وقوف بر این جشنها و سنن تابناک در خواهد یافت که سرزمینش آشیانه عقاب نیرومندی و شاهین پیروزی و سرور بوده است.**

اسفندماه ۱۳۳۳

حذف یارانه ها و نتایج پیامد آن

یکسال پس از شوک قیمتی

نویسنده: دکتر محمدرضا واعظ مهدوی

یکسال از آغاز شوک قیمتی نهاده های انرژی که به هدفمندی یارانه ها معروف شد، گذشته است. در این مدت بطلان یا تردیدهای جدی درمورد برخی از برآوردها و محاسبات وعده های مطرح شده و خوش خیالیهای اولیه اجرای این طرح آشکار گردیده است. ادعا شد که سالیانه ۹۰ هزار میلیارد تومان به یارانه انرژی اختصاص می یابد. محاسبات بعدی بیش از ۴۰ هزار میلیارد تومان را تایید نکرد. از این مبلغ نیز ۱۸ هزار میلیارد تومان کسری حاصل شده است و مجلس و نهادهای نظارتی از تخلف دولت در پرداخت بدون تحقق درآمد گزارش می دهند.

ادعا شده بود که بی عدالتی در بهره مندی و اختصاص یارانه ها از میان می رود و نابرابریها کاهش یافته و توزیع درآمد بهتر میشود! فقر کاهش می یابد و سطح زندگی اقشار آسیب پذیر و مستضعفان بهبود می یابد! اثرات تورمی شوک قیمتی ناچیز بوده ؛ کاهش قدرت خرید مردم با اختصاص یارانه نقدی جبران میشود! آیا واقعا امروز شکاف و اختلاف طبقاتی از بین رفته و ضریب جینی کاهش یافته؟ آیا فقرا و گروههای کم درآمد، کارگران، کارمندان و بازنشستگان راضیترند؟ این روزها امواج فزاینده افزایش قیمتها سرعت گرفته است. گزارشهای بانک مرکزی افزایش شاخص تولیدکننده را بیشتر از ۳۰ درصد نشان میدهد. گزارشهای مرکز آمار نیز رشد تورم را نشان میدهد. کرایه حمل و نقل، لبنیات، مواد غذایی، میوه، مواد اولیه صنعتی، مصالح ساختمانی، طلا، ارز و سایر کالاها و خدمات هریک بین ۲۵ تا ۵۰ درصد افزایش قیمت را تجربه کرده اند.

ادعا شده بود الگوی مصرف انرژی اصلاح میشود! منابع مالی فراوانی آزاد میشود و این منابع صرف توسعه زیرساختهای اقتصادی و ایجاد کارخانجات و رونق طرحهای عمرانی ملی و منطقه ای میشود! هدفمندی یارانه ها باعث شفافیت درآمد و هزینه ها در بودجه عمومی میشود و با شوک قیمتی نهاده های انرژی، ساختار مالی دولت اصلاح میشود! بدون هیچ توضیح اضافی توجه خوانندگان را به ترافیک روزافزون و آلودگی غیرقابل تحمل هوا در شهرهای بزرگ، وضعیت اقتصادی اعم از رکود اقتصادی، تعطیلی کارخانجات و شهرکهای صنعتی، عدم تحقق رشد ۸ درصدی پیش بینی شده در سند چشم انداز و برنامه های چهارم و پنجم توسعه، اختلاسهای چند هزار میلیاردی و افزایش کسری تراز پرداختها جلب می نماید.

ادعا شد مازاد یارانه هایی که در اقتصاد کشور آزاد میشوند صرف بهبود شرایط اجتماعی و افزایش پوشش بیمه و درمان کشور میشود! آیا تا الان ریالی از مبالغ یارانه به حوزه های اجتماعی کشور اختصاص داده شده؟ آیا کسری بیمه ها بیشتر نشده؟ آیا مبالغی که برای پرداخت به صنعت و بهداشت و بیمه ها پیش بینی شده و قانونا هم تکلیف شده بود، پرداخت شده است؟

در این میان، اوضاع حوزه بهداشت و درمان از سایر حوزه ها اسف بارتر شده است. شوک قیمتی، طیف گسترده ای از اثرات نامطلوب و آسیب رسان را در حوزه سلامت و بهداشت کشور ایجاد کرده است. این اثرات به ۲ گروه اصلی آثار مستقیم و غیرمستقیم قابل طبقه بندی هستند:

الف) آثار مستقیم: بیمارستانها و واحدهای بهداشتی-درمانی، جزء مصرف کننده های مهم انرژی هستند. محاسبات موجود نشان دهنده این است که در حدود ۱۵-۱۰ درصد کل هزینه های این واحدها را هزینه های انرژی تشکیل می داده است. افزایش قیمت نهاده های انرژی در این واحدها بین ۴۰۰-۳۰۰ درصد اعمال شده است. این بمعنای اثر خالص افزایش هزینه به میزان ۵۰-۳۰ درصد در هزینه کل این واحدها بوده است. محاسبات خرد نیز ۳۰-۲۰ درصد افزایش هزینه در بیمارستانهای خصوصی و ۵۵-۴۰ درصد افزایش در بیمارستانهای دولتی و آموزشی را نشان می دهد. بدیهی است بیمارستانهای قدیمی و کهنه آسیب بیشتری در اثر این شوک قیمتی تحمل می کنند. سایر هزینه های

بیمارستانی نیز بیشتر شده است. هزینه مواد غذایی، تجهیزات پزشکی و دارو نیز بدلیل افزایش قیمت تمام شده، اقلام یاد شده افزایش داشته است. از آنجا که بیمارستانها واحدهای اقتصادی هستند که کارکرد خدماتی دارند (و عمدتاً فاقد بودجه دولتی برای هزینه های خود هستند)، برای تعادل بخشیدن به هزینه و درآمد خود ناگزیر از جبران هزینه های افزایش یافته می باشند و لذا یا باید منابع اعتباری از بودجه عمومی برای جبران هزینه های افزایش یافته دریافت کنند و یا باید تعرفه خدمات خود را افزایش دهند. باتوجه به پوشش نسبی بیمه های درمانی، بخشی از این افزایش تعرفه ها به مردم تحمیل میشود (بعنوان فرانشیز یا هزینه پرداختی از جیب) و بخشی نیز باید توسط بیمه ها پرداخت شود. افزایش حق بیمه ها هم به نوبه خود سهم کارفرمایی دولت و نیز بخش خصوصی را افزایش میدهد. همه این افزایشها، سیکل معیوب تورمی را شدت می بخشد و تراز مالی تمام واحدهای یادشده را با بحرانهای افزایش یابنده مواجه می سازد. افزایش هزینه نیروی انسانی نیز بخشی از روندافزایش هزینه ها را تشکیل میدهد. بدیهی است در شرایط تورمی ایجاد شده، کفاف حقوق و دستمزد کاهش یافته و کارفرمایان ناگزیر از افزایش دستمزد کارکنان هستند. این امر نیز کسری تراز درآمد-هزینه بیمارستانها را شدیدتر می کند. مشابه این وضعیت برای سایر واحدهای تابع وزارت بهداشت، نظیر دانشکده ها و آزمایشگاهها و داروخانه و ... رخ داده است.

ب) **آثار غیرمستقیم:** شوک قیمتی آثار غیرمستقیمی بر وضعیت سلامت جامعه اعمال کرده است که از آثار مستقیم شدیدتر است. گزارشهای موجود از تغییر الگوی مصرف مواد غذایی در اثر افزایش قیمتها حکایت میکند. در ۹ ماهه اخیر، کاهش مصرف شیر و لبنیات تا ۳۰ درصد گزارش شده است. این درحالیست که مصرف سرانه لبنیات در ایران کمتر از نصف مصرف جهانی است. کاهش مصرف گوشت و پروتئینها در سبد مصرف خانوار از این هم شدیدتر است و به بیشتر از ۵۰ درصد بالغ شده است. مصرف جایگزین سویا و سایر پروتئینهای گیاهی، نیازهای تغذیه ای شهروندان را تامین نمیکند و به همین دلیل عوارض سوء تغذیه و نیز بروز بیماریهای گوارشی در اثر این تغییرات الگوی تغذیه در آینده اجتناب ناپذیر بنظر میرسد.

تورم، بدلیل بی ثباتی اقتصادی و بی اعتمادی اجتماعی که بدنال می آورد از عوامل ایجادکننده استرس مزمن است. استرس مزمن ناشی از تورم، خود آثار درازمدتی بر بافتهای مختلف باقی می گذارد. نگارنده قبلاً در این زمینه شواهدی ارائه کرده و در آینده نیز بیشتر به این امر مهم خواهیم پرداخت. تاثیرات استرسهای اجتماعی حداقل در ۵ سیستم تنظیم کننده بیولوژیک بدن بخوبی شناخته شده است: ۱- سیستم قلبی- عروقی. ۲- سیستمهای متابولیک. ۳- اختلال در میزان ترشح کورتیزول. ۴- اختلال در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک. اختلال و التهاب در مدولاتورهای سیستم ایمنی. نتیجه این اختلالات باعث افزایش بیماریها، آسیب پذیری در برابر عفونتها، اختلالات تکثیر سلولی و سرطانها و نهایتاً کاهش امید به زندگی را در پی خواهد داشت.

چه کسی مسئول این آسیبهای اجتماعی، بیماریها و مرگ و میر ناشی از آن است؟ چه تدابیری برای کاهش این زیانها اندیشیده شده است؟ مسئولیت فردی و اجتماعی هر کدام از ما چیست؟ در پایان توجه همگان را به کلام الهی «هرکسی که فردی را بکشد، مانند این است که همه مردم را به قتل رسانده باشد» جلب می نمایم.

برگرفته از: هفته نامه سپید، پنجشنبه ۱ دیماه ۹۰- سال پنجم - شماره ۲۸۳

ملت ایران و مجازات چهارمیخ

نویسنده: دکتر شاهین بزرگمهر (بخش نخست)

مدتهاست که چشمان به جمال شبکه های ماهواره ای روشن شده است. بیش از یک دهه است که شبکه های ایرانی و البته ضدایرانی خارج از کشور مهمان خانه های ایرانیان شده اند. نوشته اخیر نگاهی کوتاه به کارکرد این شبکه ها و نیازهای ماست. روی صحنه و نوشتار اخیر با کسانی است که خود را مخالف یا اپوزیسیون جمهوری اسلامی می پندارند. صدا البته از شبکه های سرگرمی، تفریح یا سازو آواز انتظاری بیش از حوزه عملکردشان نیست که اینان تکلیفشان را مدتهاست مشخص کرده اند؛ چنانکه حمید شبخیز، برنامه ساز مشکوک لس آنجلس نشین در جمله ای قصار بیان داشت: «بابا نمی خواهیم حرف سیاسی بزنیم، می خواهیم با این مردم حال کنیم!»

واما شبکه های باصطلاح دشمن جمهوری اسلامی اعم از سیاسی یا ایدئولوژیک در یک دهه گذشته چه کارنامه ای از خود بجا گذاشته اند؟ عملکرد رسانه های اپوزیسیون تا چه میزان بر پیشرفت فرایند دموکراسی و بویژه وحدت ملی موثر بوده است؟ هرچند که نمیتوان یکایک آنها را نقد کرد، اما نگاهی گذرا میتواند ما را به نتیجه ای مختصر برساند که چرا در نقطه کنونی ایستاده ایم.

ابتدا با مبلغین مذهبی و دینی می آغازیم که از جهاتی در برابر ایدئولوژی حاکمیت قرار دارند. در راس اینها رسانه های مسیحی، سنی های افراطی و بهائیان هستند. پرسش نخست و بدون معطلی اینکه با مسیحی، بهایی یا سنی شدن صدها هزار یا مثلا میلیون ها شیعه مذهب ایرانی قرار است کدام مشکل دموکراسی، حقوق بشر، رفاه اقتصادی و... ایران حل شود؟ مسیحیت اگر ارمغان مناسبی برای غریبه ها داشت هرگز توسط اندیشمندان عصر روشنگری اروپا با «آردنگی» به کنج کلیساها پرتاب نمی شد. حضراتی که شب و روز از محبت مسیح و کلیسا سخن میگویند برای یکبار پاسخ دهند، در هزار سال سلطه سیاه کلیسا بر مغرب زمین، کدام فرا آورده علمی به بشریت عرضه شد؟ آیا میتوانند بگویند که بر پایه کدام محبت! دستگاه عریض و طویل آنکیزسیون و تفتیش عقاید، چند صد هزار انسان بیگناه راتنها بخاطر فکر نکردن به مسیح یا ندادن اعانه کلیسا زنده زنده سوزاندند؟ قابل توجه خواننده محترم که تنها در همان دوران سیاه، نزدیک به یک چهارم خاک فرانسه در حوزه مایملک کلیسا قرار گرفته بود و رعیت نکبت زده فرانسه در همان حال در فقر و خرافه مطلق روزگار می گذارند تا جاییکه شیوع طاعون نیز به حساب گناهان همین رعیت بدبخت سند میخورد! کشیشان محبت پرور شبکه های پارسی زبان لطف کرده، با تهیه ماله ای مناسب، عملکرد شنیع هزاران کشیش هرزه در همجنس بازی با نوجوانان پسر را در اتاقهای اعتراف، در اقصی نقاط جهان مسیحی گِل بگیرند که روزی نیست در نقطه ای از جهان مسیحیت، محبت اخیر چهره ننماید!

پرمدعتر از اینها شبکه های افراطی سنی هستند. عده ای با ریش طالبانی و قیافه های نحس نشسته و هیچ کاری ندارند جز گسترش بنیادگرایی. درست یکروز پیش از عاشورای امسال، تمام هم و غم حضرات شده بود تبلیغ برای روزه گرفتن در روز عاشورا! من نمی دانم که روزه گرفتن در روز عاشورا قرار است کدامین مشکل جماعت شیعه یا سنی را حل کند، اما مسلما میتواند بر تفرقه بین این دو گروه بیافزاید آنهم در حالیکه علماء طرفین تاکید دارند که فقط نظر ما درست است! به هر روی استراتژی جدید اینان چیزی است که آنرا شیعه و هابی میخوانم! در این فرقه جدید که برای جذب مخاطب شیعه به امامان ۱۲ گانه احترام میگذارد، تمام اصول و هابیت تبلیغ میشود تا در تهران و شهرهای شیعه نشین ایران بتدریج کسانی تربیت شوند که پس از مدتی بمانند بن لادن و ملا عمر بیاندیشند تا در روز مبادا برای بمب گذاری در اکناف ایران و به آغوش کشیدن حور العین! نیازی به اعزام تروریست انتحاری از پاکستان و کشورهای آدمکش پرور عربی نباشد. زن ستیزی، هنر ستیزی، ضدیت با حقوق بشر و دموکراسی، بدعت شمردن عید نوروز و هرگونه جشن غیر اسلامی بویژه جشنهای ایرانی و هزاران ستیز دیگر با مظاهر تمدن جدید در یکسو و از همه مهمتر ضدیت شدید با میهن پرستی (بغیر از حجاز)؛ ایدئولوژی کسانیکست که پشت تولیدات دنیای جدید نشسته و بر نابودی آن کمر بسته اند. هرچند کسانیکه در درون حاکمیت، تندروی مذهبی را پیشه کرده اند و طرجهایی همچون تبلیغ باورهای

خشک و عزاپروری؛ تفکیک جنسیتی دردانشگاهها؛ «گیردادن» گاه و بیگاه به دختران و پسران جوان که پروردگار بزرگ بدون هماهنگی با آنها زیبا آفریده و... را پیش می برند؛ آب را مستقیماً به آسیاب سلفیون سنی می ریزند و ثمره عملکردشان قتل‌های ناموسی، افزایش جرائم جنسی مانند تجاوز به عنف، قمه زنی و ... در امروز و بمب گذاری انتحاری در فرداست.

سوی دیگر برنامه های تبلیغ مذهبی، بهائیان نشسته اند. بهائیان از طرفی تبلیغات جهان وطنی میکنند و از طرف دیگر از عشق به ایران می گویند که خود حدیث مفصلی از تناقض است. گردانندگان فرقه بهائیت توضیح دهند، چگونه هم از عشق به ایران میگویند و هم با تجزیه طلبان در کنگره های ریز و درشت اقلیتهای تحت ستم! همدستی میکنند. همچنین بهائیان میتوانند بگویند در جهان بدین بزرگی انصافا جای دیگری جز اسرائیل نبود که دوستان، مهمترین معبد مقدسشان را درست در جوار کوه صهیون بنا کرده اند؟ یعنی باید باور کرد که برای بهائیان، اسرائیل و فلسطین پیش از آن، امن تر از اروپا و ایالات متحده بوده است؟! بهائیان گرامی مدتیست که در راستای برنامه جمهوری خواهی که توسط وزارت خارجه آمریکا ساپورت میشود، به پروژه شاه ستیزی نیز پیوسته اند. اینان با تحریف مسلم تاریخ معاصر، روزهای آسایش گذشته را کتمان میکنند تا آنجا که بگفته دوست گرانقدری، «بهائیان ظاهراً با اینکه بگویند ما روزگاری راحت بودیم مشکل دارند!» انتظار حقوق برابر شهروندی، حق همه ایرانیان است البته به شرط آنکه با این سیاست، اثری از ایران آزاد و بدون تنش بر جای ماند... .

ادامه دارد

دسوک پندار بزرگ

چگونه با نگاه من چگونه می‌گویی؟	بگو بجان عزیزت، بگو نمی‌گویی
به جان آن مه افتاده در چه کینه	به آیه آیه غمخیزت، به جان آئینه
بگو چگونه شکستی که عشق زانو زد	دوباره قامت آهت به ماه پهلوزد
تورفتی و ز عروج تو آسمان خم شد	ساره نه ز تو خورشید ز آسمان کم شد
به یاد اشک نگاه تو آسمان بارید	چگونه سیل نگریم که سنگ هم نالید
تو هم به بستر خاموش بی کسی رفتی	ما تو هم به آغوش بی کسی رفتی

تو راشیه کلی باز آرزو کردم
 بیایا که به بوی تن تو خو کردم
 بیایا که بی تو گلستان بچشم من خارست
 و شاخه شاخه درختان برای من دارست
 سین چگونه نکین زیر چکه میسرد
 گلوی زاغ از او جان تازه میگیرد
 سین زمین خدا خانه ریاشده است
 هزار معبد دوز و کلک پاشده است
 اگر ندیدن رویت حکایت غم بود
 اگر چه در دل من جای بودنت کم بود
 چه خوب شد که ندیدی افول مردی را
 سقوط برک درختان و فصل سردی را
 به فکر خان بهشتی چه تیشه ها زده اند
 بدل بدین بخدا هم که پشت پازده اند
 صدا کنم که بیایی که باز واله شوم؟
 و قطره قطره بارم شیهه ژاله شوم؟
 صدا کنم که بیایی به باد تکیه کنی؟
 دوباره هستی خود را به آب هدیه کنی؟
 دعا کنم که بیایی دوباره جان بدی؟
 به لگلهای بشر از خود استخوان بدی؟
 دعا کنم که بیایی که تکه تکه شوی؟
 بدست مردم بی مایه مثل سکه شوی؟
 اگر چه دل من از نبوت آشوبست
 ولی همین که نسینی بلای جان خوبست
 بدان برای تو ایران همیشه دل نمکست
 "ز عشق تابه صوری هزار فرسنگست"

سروده ای از: دوشیزه ایران طیب

ایران بزرگ

خوانندگان محترم نشریه حاکمیت ملت؛ به آگاهی شما گرامیان میرسد که از این پس کوشش می‌گردد تا با توجه به رسالت جاودان پان ایرانیسم برپایه آرنگ همیشگی **فلات ایران به زیر یک پرچم**، از گوشه و کنار فلات زرخیز ایران گزارشهایی درخور فراهم گردد.

۱ - بحرین و زخمی که هر روز عمیقتر می شود

گزارشهایی از بحرین

گردآوری و تنظیم: ونداد هرمزد

حزب پان ایرانیست برپایه اصول و آرمانهای خود همواره پرچمدار پشتیبانی از حقوق همه تیره های ایرانی بویژه در بیرون از مرزهای خونی تجزیه بوده است. بر همین اساس بود که بعنوان مثال در زمان رستاخیز کردهای آنسوی مرز برهبری ملا مصطفی بارزانی روزنامه «**خاک و خون**» تنها بازتاب دهنده این خیزش و معرف آن به جامعه ایرانی بویژه به حاکمیت وقت ایران بود. پافشاری پان ایرانیستها بر «جدایی ناپذیر بودن جزیره بحرین از خاک ایران در پیش و پس از ۲۲ بهمن ۵۷ سبب گشت تا آگاهیهایی در این خصوص نیز به جامعه ایرانی و کنشگران سیاسی آن منتقل شود» اکنون با توجه به خیزش ایرانی تباران بحرین و باتوجه به رسالت تاریخی حزب پان ایرانیست برآنیم تا هر ماه خوانندگان حاکمیت ملت را از تازه ترین رویدادهای این سرزمین همیشه ایرانی و قیام مردم آن آگاه کنیم.

حمله نیروهای امنیتی آل خلیفه به تشیع کنندگان بحرینی

به گزارش الجزیره، نیروهای امنیتی و نظامی رژیم آل خلیفه با حمله به شرکت کنندگان در مراسم تشیع و خاکسپاری شهید «یوسف موالی» از ساکنان منطقه «محرَق» بسمت آنها گازهای سمی و اشک آور شلیک کردند. شهید یوسف موالی هفته گذشته توسط نیروهای امنیتی آل خلیفه به شهادت رسید، اما دستگاههای امنیتی رژیم بحرین از تحویل پیکر او به خانواده اش خودداری می کردند. تصاویر منتشره پس از تحویل پیکر این شهید از شکنجه شدید وی توسط دستگاههای امنیتی رژیم آل خلیفه حکایت دارد. این درحالی است که جمعه گذشته نیز دو نوجوان بحرینی بر اثر استنشاق گازهای سمی شهادت رسیدند .

تشکیل گروههای شبه نظامی توسط شاه بحرین برای حذف مخالفان

به گزارش پایگاه خبری الانتقاد، مرکز دفاع از حقوق بشر بحرین به شدت از تشکیل گروههای شبه نظامی با دستور مقامات بلند پایه بحرینی برای حذف معارضان این کشور ابراز نگرانی کرد. این مرکز تاکید کرد: این نیروهای شبه نظامی در کنار نیروهای امنیتی و نظامی آل خلیفه معارضان را هدف قرار میدهند و اولین نمونه اقدامات سرکوبگرانه آنها در حمله به تشیع کنندگان پیکر شهید یوسف الموالی قابل ملاحظه بود. مرکز دفاع از حقوق بشر بحرین توضیح داد که این شبه نظامیان وابسته به رژیم آل خلیفه با حمله به زنان و کودکان بحرینی شرکت کننده در مراسم تشیع آنها را وادار به فرار کردند. همچنین مرکز دفاع از حقوق بشر بحرین از ربوده شدن «یوسف قدرات»، دبیر کل جمعیت «الاخاء» (برادری) بحرین توسط این نیروها خبرها داد که با چراغ سبز نیروهای امنیتی و در حضور آنها انجام شد. مرکز دفاع از حقوق بشر بحرین همچنین در ادامه تاکید کرد که این نیروها به خودرو «علی العشیری»، نماینده سابق پارلمان بحرین نیز یورش بوده و شیشه های دیگر خودروها مستقر در محل را نیز شکستند. این مرکز دفاع از حقوق بشر تاکید کرد که بگفته منابع موثق این نیروها به دستور مستقیم پادشاه بحرین تشکیل و هدف از تشکیل این نیروها سرکوب بیش از پیش معارضان و حذف آنها بیان شده و این گروهها در حال حاضر سیاستمداران و حقوقدانان را هدف قرار داده اند.

۲ خاور فلات و روزهای فراموشی بلوچستان:

نگرانی نهادهای حقوق بشر پاکستان از وضعیت بلوچستان

نهادهای فعال در زمینه حمایت از حقوق بشر در پاکستان از نقض گسترده حقوق بشر در ایالت بلوچستان این کشور نگرانند. فعالان نهادهای مدافع حقوق بشر در پاکستان مدعی هستند که دستگاه استخباراتی (اطلاعاتی) و امنیتی پاکستان، فعالان سیاسی بلوچ را سر به نیست می کنند. مدافعان حقوق بشر می گویند، قتل های هدفمند، ناپدید شدن فعالان سیاسی و همچنین تشویش فرقه ای در ایالت بلوچستان افزایش یافته است. نهادهای مدافع حقوق بشر حکومت ایالتی را متهم میکنند که نتوانسته است جلونقض حقوق بشر و افراط گرایی را در بلوچستان بگیرد. ملک ظهور شاهوانی رئیس بخش بلوچستان کمیسیون حقوق بشر پاکستان، می گوید وضعیت حقوق بشر در پاکستان به شدت نگران کننده است. آقای شاهوانی به بی بی سی گفت: «چند سال است که در ارتباط با افراد ناپدید شده در برابر پرس کلوب (اتحادیه روزنامه نگاران) مردم دست به اعتراض می زنند. اما تا امروز کسی نپرسیده است که شما چرا اعتراض می کنید و کسی فریاد آنها را نمی شنود.» این مسئول محلی کمیسیون حقوق بشر پاکستان همچنین گفت موارد گروگانگیری برای دریافت پول بیشتر شده و در شهر کوئته افراد مشهور، درامان نیستند. او با اشاره به حادثه ای که در آن شماری از هزاره های پاکستان کشته شدند اشاره کرد: «شما حادثه ماستونگ را بیاد دارید که ۲۸ نفر از اتوبوس پائین آورده شدند و پس از آنکه اسنادشان بررسی شد همه کشته شدند»

در سپتامبر ۲۰۱۱ میلادی، افراد مسلح ناشناس، در منطقه ای موسوم به ماستونگ، ۲۸ نفر از هزاره ها را که عازم ایران بودند، از اتوبوس پیاده کرده و آنها را کشتند. بعداً گروهی موسوم به لشکر جنگجوی، مسئولیت این حادثه را بعهده گرفت. این حادثه و حوادث مشابه دیگر در کوئته پاکستان که قربانیان آن حوادث نیز هزاره های کوئته بودند، اعتراضهای گسترده ای را در اروپا، استرالیا و خود پاکستان به دنبال داشت.

ملی گرایان بلوچ:

احزاب ملی گرای بلوچ نیز مدعی اند که تاکنون صد هاتن از اعضای آنها ناپدید شده اند. گروهی موسوم به گروه کمپاین بلوچهای ناپدید شده سازمانهای استخباراتی پاکستان را متهم می کنند. نصیر بلوچ، یکی از اعضای این گروه به بی بی سی گفت: آنها اسناد زیادی را در مورد افراد ناپدید شده، جمع آوری کرده اند. آقای بلوچ افزود: ما یک فهرست دیگر راجور (آماده) کرده ایم که در آن شماری بلوچهای ناپدید شده تا ۲۰۰ نفر می رسد. بر علاوه ما اجساد پوسیده بیش از ۳۰۰ بلوچ دیگر را هم پیدا کرده ایم. بر اساس یافته های ما، شمار بلوچهای که لادرک (ناپدید) شده اند به ۱۶۰۰ نفر می رسند. اعضای خانواده افراد ناپدید شده، در سالهای گذشته بارها در کوئته و همچنین شهر کراچی، دست به اعتصاب غذا زده اند تظاهرات کرده اند اما آنگونه که مسئولان کمیسیون حقوق بشر پاکستان نیز می گوید، صدای آنها شنیده نشده است. قدیر بلوچ یکی از آنهاست. او می گوید پسرش اول ناپدید شد و پس از مدتی جسدش پیدا شد. آقای بلوچ به بی بی سی گفت: فرزند من جلیل ریگی، عضو حزب جمهوریخواه بلوچستان بود. او در سال ۲۰۰۹ ناپدید شد. افراد آ آی اس آی او را از نزدیک خانه ما در بلوچستان با خود بردند و سه سال بعد جنازه او را به ما دادند. گناه او این بود که برای ملک (کشور) خود مبارزه می کرد و صدای خود را برای مردم خود بلند کرده بود.

اتهام متقابل:

اما مقامات پاکستان دست داشتن دستگاه های اطلاعاتی این کشور در ناپدید شدن فعالان سیاسی در کوئته پاکستان را رد می کنند ولی از وضعیت امنیتی در ایالت بلوچستان به شدت نگران هستند. رحمان مالک، وزیر کشور پاکستان می گوید حکومت برای تامین امنیت در بلوچستان تمام امکانات خود را بکار خواهد بست. وزیر کشور پاکستان، مبارزان بلوچ را عامل افزایش خشونت و نا امنی در کوئته و در کل بلوچستان می داند.

۳- در پاسخ به کشتار مظلومانه ۳۵ غیرنظامی کرد در آنسوی مرزهای پوشالی توسط ارتش خونخوار ترکیه

رژیم ترکیه کشتار ایرانیان کرد را به خارج از مرزهای بین المللی کشانده است

بنام خداوند جان و خرد

هموطنان ؛

حزب پان ایرانیست که درفش دار آرمان بزرگ یگانگی و سربلندی مجدد همه اقوام ایرانی - یعنی پان ایرانیسم در ایران زمین بزرگ و تاریخی- است، ادامه کشتار ایرانی تباران کرد را در بخشهای به اسارت گرفته شده از میهن بزرگ ایرانیان محکوم کرده و به بازماندگان خلفای خون آشام و غارتگر عثمانیان سلجوقی در کشور نوین و بی هویت ترکیه امروز که حتی پس از سالیان دراز کشتار ایرانی تباران کرد در درون مرزهای بین المللی و پوشالی خود اینک به کشتار کردهای اقلیم کردستان عراق دست زده است، هشدار میدهد که ملت ایران سرانجام انتقام همه ددمنشی بیگانگان اشغالگر آسیای کوچک را خواهد گرفت و این جنایتها را در خاطره تاریخی خود نگه میدارد و اقوام مهاجر، غارتگر و اشغالگر آناتولی را به دلیل کشتار شیعیان، ایرانیان آذری و مردم تبریز، ایرانی تباران کرد و ۱/۵ میلیون از برادران همخون و هم فرهنگ و هم تاریخ ارمنی خویش تنبیه خواهد کرد و چه بسا به بیابانهایی که از آن مهاجرت کرده اند باز خواهد گرداند...

برای پان ایرانیستها و همه دوستداران حق و عدالت و فرهنگ، کرد مسلح و غیرمسلح، نظامی و غیرنظامی معنی ندارد؛ جنایت، جنایت است و هیچ بیگانه مهاجمی حق ندارد ایرانی تباران را کشتار نماید و ما همه مدعیان دفاع از حقوق بشر و مجامع بین المللی را به اعتراض وسیع و همه جانبه بر علیه حاکمین نژادپرست ترکیه کنونی و ارتش همیشه خونریز آن فرامی خوانیم و خواستار جلوگیری مراجع بین المللی از تجاوز به اقلیم کردستان و کشتار کردهای با فرهنگ و به اسارت گرفته شده آسیای کوچک هستیم.

پاینده ایران

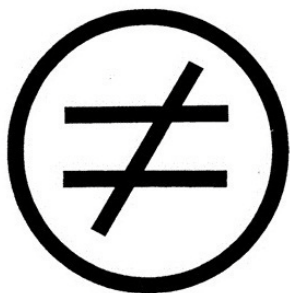
حزب پان ایرانیست-۱۲ دیماه ۱۳۹۰

نشست حزب پان ایرانیست بمناسبت بزرگداشت ۲۱ آذرماه؛ گریز اهریمن

روز یکشنبه مصادف با شب گریز اهریمن از خاک سپید آذربایگان، در دفتر حزب پان ایرانیست نشستی دوستانه برگزار گردید که طی آن سه تن از اندامان حزب سخنرانی کردند. در بدو نشست دکتر شاهین بزرگمهر درباره مساله اقوام و حق تعیین سرنوشت سخن گفت و طی آن به بررسی این موضوع و ممنوعیت تجزیه طلبی در حقوق بین الملل و برداشت خودسرانه از حقوق اقوام بمنظور تجزیه طلبی توضیح داد. پس از ایشان، مهندس ساسان بهمن آبادی درباره نقش قاطعانه شاه در حل بحران آذربایجان سخن گفت و در این مورد با اتکا به اسناد متقن، به تفاوت نقش سازنده شاه در برابر موضع ضعیف احمد قوام اشاره کرد و اینکه قوام حاضر بود با اعطای امتیازات بالا، آذربایجان را با حفظ خودمختاری و تنها بشکل ظاهری در چارچوب ایران نگاه دارد و اظهار داشت که مشخص نبود با اعمال سیاست قوام در آینده چه بر سر ایران می آمد.

سرور منوچهر یزدی بعنوان آخرین سخنران درباره زوایای پنهان عملکرد شاهنشاه فقید در قضیه آذربایجان سخن گفتند که تا پیش از این بسیار اندک مورد توجه نویسندگان تاریخ معاصر قرار گرفته است. ایشان با ارائه اسناد مستحکم تاریخی به نقش کلیدی شاهنشاه اشاره کرد و با ارزیابی سیاست درست شاهنشاه، نشان داد که چگونه این پیروزی بزرگ ملت و دولت ایران در آن زمان به اشتباه بنام احمد قوام سند خورده است و اینکه شاه جوان چگونه با درایت مثال زدنی آذربایجان را با کمترین هزینه از شر اهریمنان وابسته به استعمار کمونیسم روس نجات داد. پس از این سخنرانی، جلسه حزبی با تبادل نظر حضاران پایان یافت.

حاکمیت ملت – نشریه داخلی حزب پان ایرانیست



مرا ایمان چو پیمان آفریدی
چو مهری گوهرافشان آفریدی
چنین دشمن فراوان آفریدی
که آنرا چون گلستان آفریدی
فروغش بس نمایان آفریدی
نشانی هم ز درمان آفریدی
که گویا دل بهین زان آفریدی
تو آن را فخر دوران آفریدی
در آن عرفان چوایمان آفریدی
به دل پاینده ایران آفریدی
که ایران نیز کیهان آفریدی

خدایا شکرت ایران آفریدی
از این فرهنگ جانپور جهان را
اگر چه درد بسیار است بر ما
خدایا خاک ما را حفظ فرما
گلستانیست پر از دانش و فهم
خداوندا مرا با جسم بیمار
خدایا حافظ این سرزمین باش
نظامی گفت دل به از بدن باد
خدایا افتخار ما در این است
به من گر ثروت افزون ندادی
خداوندا نیایش، لایق توست

سروده ای از ایرانشناس بزرگ: دکتر محمدعلی سجادی

ایمیل برای ارسال مقالات: pendar.iran@gmail.com نشانی سایت حزب: www.paniranist-party.org

نشانی فیسبوک حزب: www.facebook.com/hezbpaniranist

نشانی برای حضور در جلسات حزب پان ایرانیست: تهران، سعادت آباد، خیابان سرو غربی پلاک ۱۲۲

زمان برگزاری نشستهای حزبی: یکشنبه و چهارشنبه هر هفته ساعت ۱۷ تا ۱۹

